

چگونگی تأسیس دولت صلیحی - فاطمی در یمن

در میانه قرن پنجم هجری

محمد عبده محمد السوروی

ترجمه رسول جعفریان

مقدمه^۱

در شرایطی که یک اندیشه متمرکز فرهنگی، اجتماعی و سیاسی میانه مردم وجود ندارد، این عوامل طبیعی و قبیله‌ای است که بیشتر تأثیر و تسلط را بر زندگی اجتماعی خواهد داشت. با شرحی که درباره وضعیت طبیعی و کوهستانی یمن ارائه خواهیم داد در خواهید یافت که این شرایط تا چه اندازه روی زندگی سیاسی و اجتماعی و فرهنگی مردم در ادوار مختلف تأثیر گذاشته است. این درست به دلیل نبود اندیشه واحد و متمرکز میان یمنی‌ها و به عبارت دیگر وجود اختلاف سیاسی است.

سرزمین یمن عبارت از مناطق کوهستانی فراوانی است که در میان آنها وادی‌های تنگ و متوسط و دشت‌ها قرار گرفته است، به طوری که هر منطقه با یک مانع طبیعی از نوع کوه از منطقه دیگر جدا شده و انتقال از یک ناحیه به ناحیه دیگر دشوار است. این ساختار سبب شده است تا مناطقی از یمن از یکدیگر کاملاً فاصله گرفته و منزوی شود. در هر یک از این مناطق جدا افتاده، گروهی از مردمان ساکنند که در درازای زمان برخی از آنها با برخی دیگر پیوندهای خانوادگی برقرار کرده و بر حسب الزامات این مناطق، شماری از این مردمان، تشکلهایی را برای حمایت از خود برابر دیگران فراهم آورده‌اند؛ تشکلهایی که روابط برخی را با دیگران سامان می‌بخشد. در این میانه، چیزی پدید آمده است که باید نامش را قبیله گذاشت و بدین ترتیب این منطقه جغرافیایی پراکنده است که قبیله را پدید آورده است. گاهی هم قبیله از یک خانواده کوچک پدید آمده است، به طوری که در طول زمان، همین خانواده دارای مجموعه بزرگی از افراد شده و در نتیجه این شرایط طبیعی است که سبب شده تا برخوردهای کمتری میان قبیله و قبایل مجاور پدید آمده و این باز به انزوای بیشتر بینجامد. نتیجه دیگر آن است که هر کدام از این مناطق مستقل و منزوی، به مرور زمان، لهجه اختصاصی پیدا کرده که خود این امر به پیدایش لهجه‌های مختلف در مناطق یمن شده است. وجود این لهجه‌ها، در ایجاد فاصله میان مناطق مختلف یمنی و عمق بخشیدن به حاکمیت نظام قبایلی کمک کرده است. بدین ترتیب در هر منطقه مستقل و منزوی از بقیه، قبیله‌ای معین با تعریف و حدود اختصاصی و نیز نظامی ویژه پدید آمده است.

البته باید توجه داشت که این حدود چندان ثابت نبوده است. فراوان شدن شمار افراد یک قبیله و کمبود امکانات در منطقه اختصاصی، آنان را به جستجو در مناطق مجاور و تسلط بر آنها کشانده و بدین ترتیب نظام قبایلی به سمت نظام سیاسی حرکت کرده و بر اساس قوت و ضعف قدرت قبیله این شرایط تغییر کرده

^۱ فصل اول کتاب تاریخ الیمن الاسلامی است که در سال ۲۰۰۸ توسط دارالکتب الیمینیه منتشر شده است. توفیق ترجمه این فصل در سفر عمره سال ۱۳۸۹ در حرمین شریفین دست داد. عمری باشد باقی فصل نیز ترجمه خواهد شد ان شاءالله.

است. البته، در سایه یک اندیشه متمرکز بود که گروه‌های مختلف می‌توانستند یک دولت واحد برای تمامی یمن داشته باشند. بدین ترتیب پس از پیدایش تفکر واحد بود که در یمن تمدنهایی پدید می‌آمد، و تا وقتی که عدالت و اندیشه واحد وجود داشت پایدار می‌ماند. اما درست وقتی که این عدالت و اندیشه واحد از میان می‌رفت، تمدنهای برپای شده رو به انهدام می‌گذاشت و بار دیگر سیطره عوامل طبیعی و قبیله‌ای از نو بر یمن سیطره می‌یافت.

تا آنجا که به دوره اسلامی مربوط می‌شود، اندیشه اسلامی در یکپارچگی فرهنگی، اجتماعی و سیاسی مردم ایفای نقش کرده و در ایجاد وحدت میان یمن و جهان اسلام در یک دولت واحد و در طول قرون نقش داشته است. اما با توجه به توسعه جهان اسلام و تنوعی که در ذکاوت افراد در شناخت مفاهیم دین اسلام وجود داشت، مذاهب متعددی در درون عالم اسلامی پدید آمد. اما به رغم تنوع مذهبی موجود، اندیشه اسلامی همچنان در یکپارچه کردن آن مؤثر بود و تکثر مذهبی مزبور چنان نبود که به اختلاف بیشتر منجر شود بلکه ابزاری برای اجتهاد در دین بود. با این حال این وحدت دینی و سیاسی به دلایل مختلف گرفتار اختلاف و انقسام می‌شد و زمانی که نگاه‌های سیاسی مسلمانان متعدد می‌شد، اختلاف و تناقض میان مسلمانان پدید آمده و آنان را در جنگها و نبردهای طولانی و ویرانگر با یکدیگر آن هم بر محور مفاهیم سیاسی می‌کشاند و این خود به اختلاف میان مسلمانان و عقب ماندگی آنان منجر می‌شد.

به رغم آن که سیاستمداران مسلمان البته با کنار گذاشتن مفهوم شورا و بیشتر با پذیرش نظام وراثت تلاش در حل اختلافات سیاسی داشتند، با این همه، این نظام وراثت، حلال مشکلات نبوده و بر شدت منازعات می‌افزود و دامنه اختلافات را به روشنی وسعت می‌بخشید، به طوری که با فاصله‌های ایجاد شده، حل مشکل دشوارتر می‌شد. شیعیان، امامت را در یک خاندان متمرکز می‌دانستند، و اسماعیلیه و امامیه بر همین اساس، امامت را حق اولاد امام حسین (ع) منحصر می‌کردند. زیدیه آن را در اولاد حضرت فاطمه (س) قرار می‌دادند و به رغم این که امامت را در یک خاندان یا حتی یک شخص واحد قرار می‌دادند باز اختلاف بر سر همان مفهوم میان آنان پدید می‌آمد. اهل سنت خلافت را منحصر در قریش دانسته و امویان و عباسیان، خلافت را صرفاً در خاندان‌های خود به صورت ارثی متمرکز کردند و بدین ترتیب درگیر نزاع دایمی با یکدیگر و شمار دیگری از قریشی‌ها یعنی علویان درباره حق امامت شدند. این در حالی بود که خوارج خلافت را در میان همه قبایل عربی قرار دادند، در حالی که هم آنان نیز روی مفهوم واحدی اتفاق نظر نداشته و برخی به جان برخی دیگر افتادند و به فرقه‌های متعددی تبدیل شده یکدیگر را تفکیک کرده و از نظام وراثت خلاصی نیافتند، به طوری که قدرت میان آنان نیز به وراثت بود.

نتیجه آن شد که یاران هر کدام از این مذاهب سیاسی بر اساس اندیشه مذهبی و سیاسی خود در پی جذب یاران جدید بودند و هر کدام مدعی آن که تنها صاحب حق برای به دست گرفتن حکومت هستند نه دیگر مذاهب. آنان برای این کار به ارائه ادله و براهینی می‌پرداختند تا یاران خویش را قانع کنند. برای این کار هر کدام این مذاهب سیاسی، روش خاصی را درباره دعوت مردم و ایجاد «قطب یاران» به کار گرفتند. شیعیان اسماعیلی راه دعوت سری را در پیش گرفته و سپس از زور برای رسیدن به قدرت بهره می‌گرفتند. زیدیه روش دعوت متفاوتی را پیش گرفتند که از اساس دعوت به امامی آشکار بود که مردم را به امامت خویش خوانده و شمشیرش را بر ضد سلطه مذهبی که مخالفش آن بود برکشیده و مدعی بود که سزاوارتر از دیگران به تصاحب قدرت سیاسی است. این در حالی بود که اهل سنت به تأیید همان سلطه اموی و عباسی و ... موجود پرداخته و باور به مذهب دینی و سیاسی آنان داشتند و مشروعیت سیاسی خود را از آنان می‌گرفتند. بدین ترتیب یک جنگ مستمر و نبردهای شدید در میان تمامی این فرق برای رسیدن به سلطه پدید آمد.

اختلافات مذهبی - دینی، تنها عامل این نبردها نبود بلکه مهم اختلاف سیاسی بر سر مفهوم سلطه بود. به همین دلیل، محور عمده منازعات در دوره اسلامی یمن و جز یمن همین «سلطه» بود که سبب می‌شد زمینه برای بازگشت عوامل طبیعی و قبیله‌ای و تسلط آنها بر اوضاع سیاسی یمن فراهم آید. به رغم آن که می‌پذیریم که یمن دوره اسلامی نوعی وحدت فکری، اجتماعی و سیاسی از بدو طلوع اسلام داشت، اما این اختلافات سیاسی و عوامل قبیله‌ای آن و همین طور طبیعت کوهستانی یمن، تأثیر آشکاری روی این مسأله داشت؛ به طوری که نبود وحدت سیاسی در یمن همین را نشان می‌دهد. به همین دلیل تلاش می‌کنیم تصویری از وضع سیاسی یمن و نیز مذهبی، اندکی پیش از سرکار آمدن دولت صلیحی، به دست دهیم.

در آغاز قرن پنجم هجری، یمن گرفتار تشتت سیاسی بوده و واحدهای سیاسی متعددی در آن وجود داشت که رهبران قبیله‌ای که مهم‌ترین آنها حمیر و همدان بودند، برای حُکم می‌رانند. یمن جنوبی میان قبایل حمیر تقسیم شده و غالباً زیر بار حاکمان تهامه به عنوان نماینده دولت عباسی نمی‌رفتند. یمن شمالی میان قبایل همدان و زیدیه تقسیم شده بود. قبایل همدان، گهگاه از حکام تهامه اطاعت کرده و گاه مستقل بودند و گاه از زیدیه تبعیت می‌کردند. اگر ما یک نقشه سیاسی در شرح حکومت رهبران قبایل یمنی در آن و تغییراتی که در آن رخ داد بکشیم به این شرح خواهد بود:

۱. بنی معن: از ذی اصبح از حمیر که بر عدن، لحج، ابین، حضرموت و شحر حکومت می‌کردند.^۲

^۲. تاریخ الیمن، عمارة الیمنی، ص ۸۶، قرة العیون فی اخبار الیمن المیمون، ص ۳۳۴، غایة الامانی فی اخبار القطر الیمنی، ج ۱، ص ۲۴۱

۲. بنو کَرْدَدی: از حمیر که بر مخالف معافر، مخالف جَنْد و قلعه‌های آن مانند سَمَدان، السَّوَاء، دُمْلُوَه، صبر و دُخْر (جبل حبشی) حکومت می‌کردند؛ سپس قدرت خود را به مخالف جعفر گسترش داده بر مخالف عَنَه (عدین) و شهرهای آن مانند مَدِیخِرَه، ذی جِبَلَه، و قلعه‌های آن مانند ثَعْر تَوْسَعَه دادند.^۳
۳. بنو أَصْبَح گروهی از حمیر که بر مناطق واقع در شرق و شمال شهر إِب، مانند قلعه حَبَّ (بعدان)، عَزَّان، بیت عز، الشعر، اَثور، نقیل و سحول حکومت می‌کردند. پس از آن این مناطق زیر سلطان بنی تبعی درآمد.^۴
۴. بنووائل از کلاع، شاخه‌ای از حمیر که بر مناطق واقع در غرب و شمال شهر ذی جبلة مانند مخالف وُحَاطَه و قلعه‌های آن مانند یَرُیْس، دَهْران، یفوز، عَزَّان، الخضرَاء، شعب و شهر آن شاحط حکومت داشتند. پس از آن، در شمال بنو تبعی و در جنوب بنو کَرْدَدی جای آنان را اشغال کردند.^۵
۵. بنو تبعی از حمیر که بر مناطق شمال شهر ذی جبلة، حصن خدد (کوه حبیش) و شوافی در آغاز و پس از آن دولت خود را به سمت مناطق شمالی و شرقی شهر إِب گسترش داده بر قلعه حب (بعدان)، عَزَّان، شعر و سحول گسترش دادند.^۶
۶. بنو عبدالواحد از حمیر که بر مناطق مجاور باجل مانند منطقه بُرْع، عَمَد و لُغسان حکومت می‌کردند.^۷
۷. شماری از افراد قبایل هَمْدان بر قلعه اَشْبِیح (آنس) و مُقَری و مخالف‌های آن حکومت کردند.^۸

^۳. تاریخ الیمن، عمارة الیمنی، ص ۸۶، ۸۷، صفة بلاد الیمن، ص ۷۲، ۷۳، تاریخ اصاب «الاعتبار فی التواریخ و الاثار»، ص ۲۹، العسجد المسبوك، ص ۱۰۵، قره العیون، ص ۳۳۴ – ۳۳۵، غایة الامانی، ج ۱، ص ۲۴۱، اللطائف السنیة فی اخبار تعز. صیر: نام کوه بزرگی است در کنار تعز، که شماری قلعه و قریه در آن است. ذخر: کوهی در معافر یمن، یا بخش بزرگی از معافر که امروزه به نام کوه حبشی معروف است. ثَعْر: قلعه بزرگی در یمن در مخالف جعفر که در حاشیه ذی جبلة قرار دارد. مخالف الجند: امروزه تعز نامیده می‌شود. معافر: منطقه کوهستانی تعز. مخالف جعفر: إِب. مخالف عَنَه: العدین از توابع إِب. (بنگرید: البلدان الیمینة عند یاقوت الحموی، ص ۱۴۴، ۱۴۵، ۱۰۹، ۱۶۱، ۵۵، ۲۰۱؛ معجم البلدان، ج ۲، ص ۴۷۱، ۳۴، ج ۳، ص ۲۴۶، ۲۷۰، ۳۹۲؛ مراد الاطلاع، ص ۲۶۵، ۵۳۴، ۷۲۹، ۷۳۵، ۸۳۲؛ الممالک الیمینة، ص ۲۵–۲۶؛ الصلیحیون و الحركة الفاطمیة فی الیمن، ص ۶۳، الاویبیون فی الیمن، ص ۴۱ – ۶۲؛ السواء: قلعه‌ای از توابع تعز که امروزه به آن عزلة السواء گفته شده و مرکز آن النشمة است. السمدان: قلعه در یمن با موقعیتی خطیر که امروزه به آن عزلة الشمایتین (از توابع تعز) گفته می‌شود. الدُمْلُوَه: قلعه بزرگی در یمن نزدیک جنوب الجند از «صلو».

^۴. تاریخ الیمن، عمارة، ص ۸۷ – ۸۹؛ صفة بلاد الیمن، ص ۷۲ – ۷۳؛ الاعتبار، ص ۲۹؛ العسجد المسبوك، ص ۱۰۵، قره العیون، ص ۳۳۵ – ۳۳۶، الاویبیون فی الیمن، ص ۴۱ – ۴۲؛ غایة الامانی، ج ۱، ص ۲۴۱؛ اللطائف السنیة، ص ۲۵–۲۶. حصن حب: قلعه مشهوری در مخالف بعدان از توابع أب. عَزَّان: از قلعه های ریمه در یمن. بیت عز: از قلعه های یمن در بعدان. خُدَد: قلعه ای در مخالف جعفر در ناحیه حبیش از توابع إِب. حصن الشعر: قلعه ای در ناحیه نادره در شرق بعدان و متصل به آن. اَنُور: قلعه ای از مخالف قیضان در ناحیه مخادر از توابع أب. نقیل: نقیل صید که میان مخالف جعفر و ذمار است و امروزه به آن شماره گفته می‌شود. سحول: یکی از مخالف‌های یمن، منطقه‌ای که از پایین شهر إِب شمالی آغاز شده و تا در شمال تا رحاب امتداد دارد. شوافی: مخالفی از ذی الکلاع نزدیک عدین. البلدان الیمینة، ص ۳۳، ۱۳۵، ۱۰۲، ۴۶، ۲۸۰ – ۲۸۱، الصلیحیون و الحركة الفاطمیة، ص ۶۳، قره العیون، ج ۲، ص ۳۳۷، معجم البلدان، ج ۱، ص ۲۷۳، ج ۲، ص ۳۴۸، ج ۳، ص ۱۹۵، ج ۴، ص ۱۱۸، ج ۵، ص ۳۰۳، مراد الاطلاع، ص ۱۲۶، ۴۵۳، ۶۹۶، ۹۳۸، ۱۳۸۸، غایة الامانی، ج ۱، ص ۲۴۱

^۵. تاریخ الیمن، عمارة، ص ۹۰ – ۹۱، صفة بلاد الیمن، ص ۷۲ – ۷۳، الاعتبار، ص ۲۹؛ العسجد المسبوك، ص ۱۰۵، قره العیون، ص ۳۳۵ – ۳۳۶، غایة الامانی، ج ۱، ص ۲۴۱؛ اللطائف السنیة، ص ۲۵ – ۲۶، الاویبیون فی الیمن، ص ۴۱ – ۴۲. حصن یریس: یکی از قلعه های مخالف و حَاطَه. دهران: از قریه های یمن، قلعه ای است در عزله بنی عوض از منطقه حبیش از توابع إِب. یفوز: از قلعه های حمیر در مخالف جعفر که امروزه به آن آب گفته می‌شود. شعب: کوهی در یمن یا قلعه ای در جبل خضرَاء بالای کوه حبیش. عَزَّان: از قلعه های ریمه در یمن. الخضرَاء: قلعه در یمن در کوه اوصاب از توابع زبید یا قطعه ای زیبا در بالای جبل حبشی. ظفر: قلعه‌ای در کوه اوصاب از توابع زبید در یمن. البلدان الیمینة، ص ۱۱۰، ۲۸۴، ۲۹۷، ۱۰۳، ۱۸۰، ۱۹۵، قره العیون، ج ۱، ص ۳۳۹، غایة الامانی، ص ۲۴۱، معجم البلدان، ج ۲، ص ۳۹۱، ج ۴، ص ۱۱۸، ج ۵، ص ۴۳۹، مراد الاطلاع، ص ۱۴۸، ۹۳۸، ۵۴۵

^۶. العسجد المسبوك، ص ۱۰۵؛ قره العیون، ص ۳۳۵ – ۳۳۷؛ التاریخ العام للیمن، ج ۲، ص ۲۲۹

^۷. تاریخ الیمن، عمارة، ص ۹۴، التاریخ العام للیمن، ج ۲، ص ۲۲۹

۸. صناعه و اطراف آن که کسانی چون آل ضحاک همدانی، ابوالفتح خولانی و ائمه زیدیه بر آن حکومت داشتند و جنگهای بزرگی میان این سه قدرت برای تسلط بر صناعه در جریان بود و هر یک از این قدرتهای سه گانه در زمانهایی بر صناعه حکومت کردند جز آن که آل ضحاک قویترین این سه قدرت در تسلط بر صناعه بود.^۹

۹. صعده و اطراف آن زیر حکومت زیدیه بود.^{۱۰}

۱۰. غرب یمن شمالی یا غرب صناعه که زیر سلطه بنی شاور بود.^{۱۱}

۱۱. قلعه مسار که زیر سلطه قومی از حراز بود.^{۱۲}

۱۲. تهامه که زیر سلطه بنی نجاج بود و ولاء نسبت به عباسیان داشتند.^{۱۳}

زمانی که علی صلیحی در ابتدای دهه چهارم قرن پنجم هجری، تأسیس دولت خود را اعلام کرد مهم‌ترین رهبران قبیله‌ای در یمن، بنی معن در عدن، بنوکردی در معافر، بنو تبعی در سحول، بنونجاج در تهامه، بنوشاور در غرب یمن شمالی، زیدیه در صعده و آل ضحاک همدانی در صناعه بود. از نظر مذهبی، در ابتدای قرن پنجم هجری، به دلیل موقعیت کوهستانی یمن و دوری آن از مرکز خلافت عباسی، آنجا مرکزی برای فعالیت تمامی فرقه‌های اسلامی بود. به همین دلیل تمامی مذاهب در آنجا وجود داشت. مذهب اسماعیلیه افزون بر نجران و عسیر در غرب یمن شمالی توسعه یافت.^{۱۴} مذهب اباضی در غرب صناعه در شطب^{۱۵} و حضرموت و زیدیه در صعده و اطراف آن انتشار یافت چنان که مذاهب مختلف اهل سنت در دیگر مناطق یمن بود.^{۱۶}

پیدایی دولت صلیحی

درست در شرایطی که جامعه یمنی گرفتار تشتت سیاسی و تنوع مذهبی بود، و دقیقاً در ربع دوم قرن پنجم هجری، یک شخصیت یمنی با نام علی بن محمد صلیحی که مذهب شیعی اسماعیلی داشت، تأسیس دولت جدیدی را با نام دولت صلیحی در یمن اعلام و وفاداری خود را به خلافت فاطمی در مصر آشکار نمود. این شخصیت، نقش برجسته‌ای در تاریخ سیاسی یمن در این دوره بازی کرد، به طوری که سهم نخست در تأسیس دولت صلیحی و اتحاد یمن از آن اوست. برای نشان دادن دورانیهای صلیحی در برپایی این دولت، ابتدا از معلم وی سلیمان زواجی آغاز می‌کنیم

^۸. تاریخ الیمن، عماره، ص ۹۳، قره العیون، ص ۲۴۰؛ العسجد المسبوك، ص ۱۰۵. أشیح: قلعه ای بسیار بزرگ در جبال یمن که امروزه به نام قلعه ظفار نامیده شده و از توابع آنس است. مقری: مخلافی تشکیل شده از مخلاف المنار از توابع آنس و ناحیه مقری عنس و قسمتی از مخلاف وادی جار از توابع ذمار. البلدان الیمنیه، ص ۲۹، ۲۷۲.

^۹. بهجة، ص ۶۴، العسجد المسبوك، ص ۵۰، غایة الامانی، ج ۱، ص ۲۴۲. پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی
پرتال جامع علوم انسانی

^{۱۰}. غایة الامانی، ج ۱، ص ۲۳۴ - ۲۳۵

^{۱۱}. قره العیون، ص ۲۴۴

^{۱۲}. تاریخ الیمن، عماره، ص ۹۴

^{۱۳}. قره العیون، ص ۳۳۴

^{۱۴}. کشف اسرار الباطنیه، ص ۳۷، ص ۷۵، شیء من اخبار الزیدیه، ص ۲۰؛ الاکلیل، ج ۱، ص ۳۲۹؛ تاریخ الیمن الاسلامی (عصر الولاة)، ص ۱۷۸

^{۱۵}. شیء من اخبار الزیدیه، ص ۲۰

^{۱۶}. طبقات فقهاء الیمن، ص ۸۰، ۸۷، ۸۸، السلوک فی طبقة العلماء و الملوک، ج ۱، ص ۲۴۹، تحفة الزمن فی تاریخ الیمن، ص ۲۴۲

سلیمان زواجی

داعیان اسماعیلی به طور مستمر و سری در یمن مشغول دعوت بودند و این کار از شخصی به شخص دیگر انتقال می‌یافت تا آن که ریاست داعیان به یکی از چهره‌های حمیر به نام سلیمان بن عبدالله زواجی رسید. این در زمان حاکم و ظاهر فاطمی بود،^{۱۷} یعنی میان سالهای ۴۰۰ تا ۴۲۷. سلیمان را فردی ثروتمند و دارای وجهه و اهل کرم وصف کرده^{۱۸} و گفته‌اند که با مردم به نیکی رفتار می‌کرده است.^{۱۹} این ویژگی‌ها از سلیمان، شخصیتی ساخت که توانست شمار زیادی از مردمان غرب یمن بالا «یمن اعلی» و اهل حراز را به مذهب اسماعیلی جذب کند، کسانی که یکی از مهم‌ترین‌شان همین علی بن محمد صلیحی بود که از او سخن خواهیم گفت و همو بود که دولت صلیحی را پایه‌گذاری کرد.

الف: صلیحی در آغاز راه

نسب نامه

علی بن محمد صلیحی در قریه قتر از توابع حراز^{۲۰} در سال ۴۰۳ / ۱۰۱۲ به دنیا آمد.^{۲۱} وی منتسب به قبیله اُصلوح از قبایل بلاد حراز،^{۲۲} و منتسب به طایفه صلیحی از بنی عبید بن اوام بن حجور از قبیله همدان است. این طایفه خاندانی از خروج از میان حضور و هوزن است.^{۲۳} طایفه صلیحی به عنوان کسانی که صاحب نژاد پاک و کریم هستند، معرفی گشته‌اند.^{۲۴}

تحصیلات

از جمله نکات مهم، شناخت مدارسی است که برجسته‌ترین رهبر یمن در آن بسر برده و تأثیری است که این مدرسه در تکوین عقل و اندیشه سیاسی و مذهبی او گذاشته است. صلیحی در یک خانواده معروفه به علم و تقوی چشم به جهان گشود.^{۲۵} پدرش قاضی حراز بود و مهم‌ترین معلمی که تعلیم او را بر عهده گرفت سلیمان زواجی بود، کسی که رابطه‌ای خوب و نزدیک با پدر او داشت. سلیمان غالباً نزد قاضی سنی حراز، یعنی محمد صلیحی رفته، با او مهربانی کرده و به وی نزدیک بود و این به خاطر ریاست و سیادت و شایستگی‌ها و دانش او بود،^{۲۶} چیزی که سبب شد قاضی حراز به وی نهایت اطمینان را کرده و امر تعلیم فرزند خود را به وی سپارد.

^{۱۷}. کشف، حمادی، ص ۸۰، بهجة الیمن، ص ۷۴؛ تاریخ الیمن من کتاب کنز الاخیار فی معرفة السیر و الاخبار، ص ۷۷؛ (نویسنده توضیح می‌دهد که دعوت سلیمان زواجی چگونه در عهد این سه خلیفه فاطمی یعنی حاکم و ظاهر و مستنصر ادامه یافت: ص ۷۷).

^{۱۸}. بهجة الزمن، ص ۷۴، تاریخ الیمن «کنز الاخیار»، ص ۷۷

^{۱۹}. کشف، حمادی، ص ۸۰

^{۲۰}. الصلیحیون، ص ۶۵، اعلام الاسماعیلیه، ص ۴۰۳

^{۲۱}. اعلام الاسماعیلیه، ص ۴۰۳

^{۲۲}. الصلیحیون، ص ۶۴، بلوغ المرام، ص ۲۴، تاریخ الیمن، واسعی، ص ۱۷۲، (به گفته نویسنده بلوغ المرام حراز از حمیر است).

^{۲۳}. الاکلیل، ج ۱۰، ص ۹۹، الصلیحیون، ص ۶۴

^{۲۴}. صفة جزيرة العرب، ص ۲۱۱

^{۲۵}. الاکلیل، ج ۱۰، ص ۹۹

^{۲۶}. اعلام الاسماعیلیه، ص ۴۲

رفت و آمد زیاد سلیمان زواجی با قاضی محمد صلیحی و بر عهده گرفتن تعلیم فرزند وی، سبب شد تا وی هوش و ذکاوت علی صلیحی را در حالی که هنوز بالغ نشده بود، دریابد. بنابراین در کار آموزش علوم اسلامی به وی تلاش فراوان کرد. زمانی که صلیحی بالغ گردید، در پنهانی، از مذهب خود و آنچه در این باره داشت، با وی سخن می‌گفت.^{۲۷} این وضع ادامه یافت تا آن که صلیحی جذب استاد شد و آنچه از علم و دانش و ادب و مذهب داشت، در قلب این شاگرد استوار گشت.^{۲۸}

این گفتگوها بدور از چشم پدر و طایفه بود و طبیعی بود^{۲۹} و به واقع علی صلیحی بدون آگاهی پدر و طایفه به مذهب اسماعیلی گروید، زیرا اصولاً دعوت اسماعیلی دوران پنهانی خود را سپری می‌کرد. دلیل دیگر آن، تعمد وی در پنهان کردن کار از پدر بود، زیرا پدرش شافعی مذهب و قاضی حراز بود. علاوه بر آن که طایفه او هم علیه وی می‌شدند، چرا که آنان مذهب اهل سنت را داشتند و دشمن اسماعیلیه بودند.

ازدواج

ازدواج علی صلیحی یک پدیده منحصر به فرد و دارای نوعی ظرافت و غرابت بود. این ازدواج تصویری از وضعیت مالی مردی را نشان می‌دهد که توانست بر تمام یمن تسلط یابد. این امر، اگر نشانگر چیزی بود، این امر چیزی جز عقل این مرد و عدم ناامیدی او در رویارویی با مسائل خرد و کلان نبود. به رغم آن که علی صلیحی پسر قاضی حراز بود، و او از خاندان صلیحی بود که اهل نجابت و کرم بودند، اما خانواده وی اهل ثروت نبودند. در وصف احوال وی در آن شرایط آمده است که، اوضاع و احوال در سنین جوانی او را از پایین به بالا و از ضرر به سوی نفع سوق داد.^{۳۰} یک نمونه آن وقتی بود که وی به جوانی رسید و خواست تا با اسماء بنت شهاب دختر عمویش ازدواج کند. مهریه‌اش را سنگین گرفتند و علی صلیحی مصمم شد نزد پادشاهان بنی معن در عدن و آل کردی در سوآء از معاف رفته و برای تدارک مهریه از آنان استمداد کند.^{۳۱} این عادت عرب در آن روزگار بود که وقتی روزگار بر آنان سخت می‌گذشت، در مواردی مثل پرداخت دیه، اقدام بر گرفتن کمک می‌کردند.^{۳۲}

علی صلیحی نزد پادشاهان مزبور رفت. شب بود که به زبید رسید. در آنجا به مسجدی در همسایگی فرج سحرتی وارد شده، شروع به خواندن قرآن کرد. در این وقت، فرج سحرتی به مسجد درآمد و از احوال غریبانی که به آنجا وارد شده بودند سراغ گرفت. او را در شمار نیکوکاران و اهل بذل و بخشش می‌شناسند.^{۳۳} از عادات وی چنان بود که از اوضاع و احوال میهمانان به طور پنهانی، از طریق خدمتکاران و وکلایش، سراغ می‌گرفت. زمانی که سحرتی، آن مرد غریب را دید که قرآن می‌خواند، به سراغ وی رفت و از او خواست تا شام را نزد وی بخورد. در ابتدا، علی صلیحی، برابر دعوت کرامند سحرتی، تجاهل کرده این شعر را از قول متنبی خواند:

من علم الأسود المخصی مکرمه اعمامه الغرام احواله الصید

پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی

^{۲۷}. تاریخ الیمن، عماره، ص ۹۶، العسجد المسبوك، ص ۵۶، قرة العیون، ص ۲۴۲، الصلیحیون، ص ۶۸، غایة الامانی، ج ۱، ص ۲۴۸

^{۲۸}. العسجد، ص ۵۶، قرة العیون، ص ۲۴۳، ثغر عدن، ص ۱۹۱، الصلیحیون، ص ۶۸، اعلام الاسماعیلیه، ص ۴۰۳، تاریخ الیمن السیاسی فی العصر الاسلامی، ص ۱۷۲

^{۲۹}. تاریخ الیمن، عماره، ص ۹۶، العسجد، ص ۵۶، قرة العیون، ص ۲۴۳، الصلیحیون، ص ۶۸

^{۳۰}. تاریخ الیمن، عماره، ص ۹۷، الصلیحیون، ص ۶۵

^{۳۱}. تاریخ الیمن، ماره، ص ۹۸ - ۹۹، الصلیحیون، ص ۶۶، تاریخ العام، ص ۲۱۵

^{۳۲}. الاکلیل، ج ۲، ص ۶۶

^{۳۳}. تاریخ الیمن، عماره، ص ۹۸، الاعتبار، ص ۳۱، الصلیحیون، ص ۶۶، تاریخ العام، ص ۲۵۱

با این حال سحرتی او را به این جهت ملامت نکرد و برای بردن وی به منزلش اصرار کرد. پس از آن از وی خواست تا چرایمی آمدنش به تهمامه را بگوید. او نیز گفت که، عمویش شهاب که دختری با نام اسماء دارد و در زیبایی کم مانند و در ادب و عقل بی نظیر است، برابر خواستگاری او، مهریه سنگینی نهاده است.^{۳۴} وقتی فرج سحرتی داستان او را شنید، امالی چند برابر آنچه خواسته بود به وی داده و عروسی او را به بهترین شکل تدارک دید، آنچنان که پادشاهان برای خود چنان می کنند. او علی صلیحی را به سوی عمیش فرستاد و او نیز با اسماء ازدواج کرد.^{۳۵}

روشن است که این داستان باید پیش از آن باشد که سلیمان زواجی ریاست دعوت و اموال را به علی صلیحی سپرده است. چنان که این حکایت پس از درگذشت پدرش محمد صلیحی بوده است، زیرا معقول نیست که پدر او در قید حیات باشد و فرزند را چنان رها کند که برای گرفتن کمک به سراغ بنی معن یا بنی کردندی یا فرج سحرتی برود، در حالی که عمویش مهر سنگینی را برای دخترش قرار داده است. به نظر چنین می رسد که مال درخواستی شهاب سنگین بوده و علی صلیحی به خاطر درگذشت پدر و جوان بودن، قدرت پرداخت آن را نداشته است.^{۳۶}

ب: ورود علی صلیحی به سیاست

۱. مرحله پنهانی

ریاست دعوت

زمانی که سلیمان زواجی توانست علی صلیحی را به مذهب اسماعیلی جذب کند، به او اعتماد کرده، و وی را به خود نزدیک کرد. پس از آن روابط میان آنان محکم و قابل اعتماد شد. سلیمان دعوت اسماعیلی را به طور پنهانی ادامه داد تا آن که ریاست دعوت را به علی صلیحی سپرد تا او همین مسیر را باز به طور پنهانی ادامه دهد. این وقتی بود که سلیمان زواجی دریافت که مرگش نزدیک است؛ بنابراین ریاست دعوت را به صلیحی واگذار کرده، تمامی کتابهایش را به او سپرد.^{۳۷} به علاوه، اموال فراوانی را که از هم مذهبان خویش گرفته بود در اختیار وی نهاد.^{۳۸} چنان که به هم مذهبان خویش نیز وصیت کرد تا از وی اطاعت کنند.^{۳۹} بدین ترتیب بود که علی صلیحی داعی اسماعیلی شد. چنان که به دست می آید این امر باید در سال ۱۰۳۵/۴۲۷ در آغاز خلافت مستنصر باشد. این بعد از آنی بود که علی صلیحی، به آموختن مذهب اسماعیلی پرداخت و در معارف اسماعیلی استاد گشته «فقیه مذهب اسماعیلیه و آگاه به علم تأویل گردید».^{۴۰}

حج گزاری صلیحی

از زمانی که علی صلیحی بالغ گردید از حج به عنوان روشی برای نشر مذهب اسماعیلی بهره برده^{۴۱} از آن ابزاری برای رسیدن به قدرت استفاده می کرد. این به دلیل سابقه وی در راهنمای راه حج از راه سروات و طائف برای سالها بود که کسی جز او از این راه به حج نمی رفت^{۴۲} و وی برای بیش از پانزده سال در این

^{۳۴} . تاریخ الیمن، عماره، ص ۹۸، الاعتبار، ص ۳۱، العسجد، ص ۵۶، الصلیحیون، ص ۶۶، التاريخ العام، ۲۵۱

^{۳۵} . همان منابع.

^{۳۶} . تاریخ الیمن، عماره، ص ۹۹

^{۳۷} . تاریخ الیمن، عماره، ص ۹۶، بهجة الزمن، ص ۷۴؛ غایة الامانی، ج ۱، ص ۲۴۸؛ الاعتبار، ص ۳۱

^{۳۸} . بهجة الزمن، ص ۷۴، العسجد، ص ۵۶، قرۃ العینون، ص ۲۴۲؛ نغر عدن، ص ۱۹۱ - ۱۹۲، تاریخ الیمن «کنز الاخیار»، ص ۷۷، الصلیحیون، ص ۶۹، تاریخ الیمن السیاسی فی العصر الاسلامی، ص ۱۷۴، معالم، حریری، ص ۲۸

^{۳۹} . کشف، حماوی، ص ۸۱

^{۴۰} . تاریخ الیمن، عماره، ص ۹۷؛ السعجد، ص ۵۶؛ قرۃ العینون، ص ۲۴۳؛ نغر عدن، ص ۱۹۲؛ الاعتبار، ص ۳۱

^{۴۱} . اعلام الاسماعیلیه، ص ۴۰۳، الصلیحیون، ص ۶۹

کار بود.^{۴۳} در خلال همین کار بود که با هم مذهبیان اسماعیلیش در نقاط مختلف یمن مرتبط شده، در حج با آنان مربوط گشته، آنان را شناخته و به امکان و آمادگی تحول دعوت اسماعیلی از مرحله خفا به دوره آشکار پی برد.

در پی اخبار

زمانی که علی صلیحی در آغاز راه برای رفتن در حوزه سیاست و حکومت بود، در جوانی، متوجه شهر حیس گشت، جایی که اخبار دو برده مرجان، یعنی نجاح و انیس - یا نفیس - را پی می‌گرفت و این در جریان جنگهای آن برای به دست آوردن قدرت در تهامه بود که برای سالها به درازا کشید. این باید میان سالهای ۴۲۶ تا ۴۲۸ باشد. زمانی که از کنار برخی از آنان گذشت، خود را به ناشناسی زده، لباس خوش را درآورد و لباس سلاط (فروشنده روغن) یکی از کارگاههای روغن کشی حیس را پوشید.^{۴۴} پس از آن که اخبار نجاح و انیس را شنید، به حراز باز گشت. چنان می‌نماید که نبرد نجاح و انیس برای به دست آوردن قدرت در تهامه، صلیحی را در مسیر آشکار کردن دعوت و برپایی دولتش تحریک کرد.

دوره آرامش

زمانی که صلیحی دریافت با استفاده از شهرت و موقعیت پدرش قاضی محمد صلیحی در میان مردمان حراز، می‌تواند آنان را به اطاعت خود واداشته، و چهل هزار مرد را به پیروی از خویش بکشاند^{۴۵} - و این به خاطر آن بود که وی به عنوان شخصیتی «با رفتار خوب، پسندیده و مطاع در میان مردمانش که از دستور او سرپیچی نمی‌کنند»^{۴۶} وصف شده - دعوت آرام خویش را آغاز کرده و مردمان حراز در کنار او قرار گرفتند.

بیعت مردم با او

در این زمان است که صلیحی دعوت اسماعیلی خویش را به طور آرام یعنی بدون استفاده از زور، اظهار کرد. وی این کار را پس از آن که ریاست دعوت اسماعیلی را بنا به وصیت سلیمان زواجی بر عهده گرفت، آغاز کرد و اسماعیلیان گردش جمع شدند. در حج سال ۱۰۳۶/۴۲۸ شصت نفر از مردان اسماعیلی در مکه با وی بیعت کردند، کسانی که از شخصیت‌های بارز قبایل بوده و به خاطر فراونی‌شان مورد حمایت طوایف خود بودند.^{۴۷} این وضعیت کمک کرد تا دعوت اسماعیلی از حالت ستر و پنهان به حالت ظهور سلیم و آرام برسد.

صلیحی در قلعه مسار

پس از بازگشت صلیحی از حجی که یاران اسماعیلی او با وی بیعت کردند، برای نخستین بار در شوال ۱۰۳۷/۴۲۹ به کوه مسار رفت تا آنجا را به عنوان یک حصن درآورد. این پس از آن بود که نیروهای سیاسی یمن که در اطراف وی بودند، از رفتن وی به کوه مسار آگاه شده، به مخالفت با وی برخاسته و با سپاهیان

^{۴۳} تاریخ الیمن، عماره، ص ۹۷، العسجد، ص ۵۶، ثغر عدن، ص ۱۹۲، الاعتبار، ص ۳۰، تاریخ الیمن «کنز الاخبار»، ص ۷۷

^{۴۴} تاریخ الیمن، عماره، ص ۱۰۰ - ۱۰۱، بهجة الزمن، ص ۷۵، قرۃ العیون، ص ۲۴۳، ثغر عدن، ص ۱۹۲، غایة الامانی، ج ۱، ص ۲۴۸، تاریخ ابن خلدون، ص ۱۳۷

^{۴۵} تاریخ الیمن، عماره، ص ۱۰۰

^{۴۶} تاریخ الیمن، عماره، ص ۹۵

^{۴۷} العسجد، ص ۵۶، قرۃ العیون، ص ۲۴۲

^{۴۸} تاریخ الیمن، عماره، ص ۱۰۱ - ۱۰۲، العسجد، ص ۵۶، قرۃ العیون، ص ۲۴۳، ثغر عدن، ص ۱۹۲، تاریخ الیمن الاسلامی، ص ۲۲۶، معالم تاریخ الجزيرة العربیة، ص ۱۹۰،

تاریخ الیمن المنقول من العبر (چاپ شده با: تاریخ الیمن، عماره) ص ۱۳۷

فراوان خود به سوی او رفتند، به طوری که «بیست هزار شمشیر زن او را محاصره کردند».^{۴۸} محاصره کنندگان، کارش را زشت شمرده و او را دشنام دادند و به وی اعلام کردند یا پایین می‌آیی، یا آن که تو و سپاهیان را از گرسنگی خواهیم کشت.^{۴۹} علی صلیحی که دریافت نمی‌تواند در مقابل این سپاهیان بایستد، روش مصالحه‌آمیز را در پیش گرفته و گفت: من بر این کوه بر نیامدم جز این که از شما هراس داشتم و ترسیدم که کسانی این کوه را در اختیار بگیرند که علیه من و شما باشند. اگر اینجا را ترک کنید من از آن حراست خواهم کرد، در غیر این صورت پایین خواهم آمد.^{۵۰} آنان سخن وی را پذیرفتند و رفتند. زان پس بود که علی صلیحی شروع به بنای حصن مسار به صورتی استوار کرده، درب محکمی را برای آن قرار داد. هنوز چند ماهی نگذشته بود که کار بنای قلعه تمام شد.^{۵۱} بدین ترتیب علی صلیحی نخستین گام را در برپایی دولت خویش برداشت.

ورود به صنعا

در همین دوره آرام بود که علی صلیحی توانست در سال ۴۳۲ / ۱۰۴۰ وارد صنعا شود. و این زمانی بود که سلطه قبایل همدانی و خولانی و ائمه زیدی و غیره بر صنعا پایان یافته و عامل آن بالا گرفتن نزاع‌های قبیله‌ای در حول و حوش تصاحب سلطه بر آن بود، به طوری که شهر صنعا از سلطه قدرتها در برخی از سالها خالی شده بود. از آن جمله در میان سالهای ۴۲۹ - ۴۳۱ / ۱۰۳۷ - ۱۰۳۹ بود. ابن عبدالمجید در این باره می‌نویسد: «این ایی حاشد داخل صنعا شده و از آن خارج گشت و این شهر تا سال ۱۰۳۹/۴۳۱ خالی از سلطه بود.^{۵۲} همین طور میان سالهای ۴۳۲ / ۱۰۴۰ تا سال ۴۳۷ / ۱۰۴۵ به طوری که ابن عبدالمجید گوید: «صنعا تا شوال سال ۱۰۴۵/۴۳۷ خالی از سلطه بود».^{۵۳} نویسنده الانباء در این باره چنین تعبیر کرده است: «از سال ۴۰۵ تا ۴۴۸ صنعا و شهرهای دیگر یمن را خرابی فروگرفت و این به خاطر جنگها و نبردهای فراوان و عدم وجود سلطه واحد بود... یمن ویران شد و اوضاع آن رو به فساد رفت... همین طور صنعا و نواحی آن مانند خرقة، آنچنان که در هر ماه یا سالی، حاکمی بر آن تسلط داشت به طوری که مردم ضعیف شده هر کدام به سویی رفتند».^{۵۴} ربعی از این اوضاع چنین یاد می‌کند: مردم از سال ۴۰۴ تا ۴۳۹ در تاریکی و فتنه و تزلزل و محنت بودند.^{۵۵}

ضرب سکه تازه

در همین دوره که علی صلیحی وارد صنعا شد، سکه نقدی دیناری تازه‌ای ضرب شد که روی آن آمده بود که در سال ۴۳۳ در صنعا ضرب شد. علاوه بر آن نام داعی یعنی علی بن محمد بدون یاد از خلیفه عباسی آمده بود، جز آن که شعار شیعی «علی ولی الله»^{۵۶} نیز روی آن ضرب شده بود که نشان از آن داشت که

^{۴۸}. تاریخ الیمن، عماره، ص ۱۱۷، العسجد، ص ۵۶، قرّة العیون، ص ۲۴۴، ثغر عدن، ص ۱۹۲، الاعتبار، ص ۳۲

^{۴۹}. تاریخ الیمن، عماره، ص ۱۱۷، بهجة الزمن، ص ۷۵، العسجد، ص ۵۶، قرّة العیون، ص ۲۴۴، ثغر عدن، ص ۱۹۲، الصلیحیون، ص ۷۵، التاریخ العام، ص ۲۱۷

^{۵۰}. تاریخ الیمن، عماره، ص ۱۱۷، العسجد، ص ۵۶، قرّة العیون، ص ۲۴۴، الاعتبار، ص ۳۲

^{۵۱}. تاریخ الیمن، عماره، ص ۱۱۷، العسجد، ص ۵۶، قرّة العیون، ص ۲۴۴

^{۵۲}. تاریخ الیمن، عماره، ص ۱۱۷، العسجد، ص ۵۶، قرّة العیون، ص ۲۴۴

^{۵۳}. بهجة الزمن، ص ۷۱. خزرجی (در العسجد) و ابن دبیب در قرّة العیون بر آن هستند که صنعا تا سال ۴۳۹ (به جای ۴۳۷) دولتی نداشت. سال ۴۳۷ را ابن عبدالمجید در بهجة آورده که درست‌تر می‌نماید، زیرا امام زیدی دیلمی در سال ۴۳۷ وارد صنعا شد.

^{۵۴}. الصلیحیون، ص ۶۳، (از الانباء، ص ۲۷)

^{۵۵}. سیرة الامیرین الشریفین، ص ۷۲

^{۵۶}. المسکوکات فی الحضارة العربیة الاسلامیة چاپ شده در: مجله الاکلیل الیمنیة، ص ۴۳ (شماره پنجم، سپتامبر ۱۹۸۱، یمن، وزارت اعلام)

علی صلیحی در این دوره آرامش، تبعیت از خلفای فاطمی را اعلام نکرده و صرفاً با قید «علی ولی الله» تمایلات شیعی و اسماعیلی خود بیان و به همان بسنده کرده است. بسا سبب آن شروع خلافت مستنصر فاطمی بود که هنوز طفل بود و داعی منتظر بود تا نتیجه کار و تثبیت خلافت او را مشاهده کند. شاید هم این اقدام برای جلوگیری از شورش قبایل یمنی بر ضد او بود تا به تدریج بتواند گامهای خود را استوار کرده و قدرت خویش را مستحکم کند.

سیاست صلح جویانه

مهم‌ترین نکته‌ای که صلیحی به آن می‌اندیشید، مصالحه با نیروهای یمنی بود تا فرصتی برای تقویت خود داشته باشد. در همین دوره آرامش بود که علی صلیحی با نجاح حاکم تهامه مکاتبه کرد. هدف وی از این تماس برقراری و تثبیت صلح و آرامش با وی بود، چرا که از وی در هراس بود.^{۵۷} زیرا نجاح، عامل عباسی‌ها و مدافع مذهب اهل سنت در یمن بود. با چنین رفتاری با نجاح بود که او مخفی کاری کرده، کار دعوت را پنهان می‌ساخت^{۵۸} و در اظهار دعوت، به حيله رفتار می‌نمود.^{۵۹} همین طور در اعلان تبعیت از دولت فاطمی چنین رفتاری داشت. کار علی صلیحی چنین ادامه یافت تا آن که اندک اندک قوی شد^{۶۰} تا آن که دوره جنگ را آغاز کرد

۲. دوره جنگ

زمانی که صلیحی دریافت قدرت اعلان برپایی دولتش را دارد، زیرا هم نیرومند شده و هم شرایط را برای تغییر اوضاع از وضع آرام به دوره جنگی فراهم می‌دید، برای بار دوم به سراغ قلعه مسار رفت، و این در شب پنج شنبه نیمه جمادی الاولی سال ۴۳۹ بود. آن لحظه شمار یاران او ۹۵۰ نفر بودند.^{۶۱} وی خبر دعوت آشکار خویش را نیز به خلیفه فاطمی مستنصر معد بن ظاهر که در مصر مستقر بود، اعلام کرد.^{۶۲} اندکی پیش از آغاز دوره جنگ، علی صلیحی ضمن ارسال نامه‌ای به مستنصر، ولایت خویش را نسبت به او اعلام کرد و از او خواست تا اجازه ظهور دعوتش را در یمن بدهد. مستنصر نیز در نامه‌ای به او اجازه ظهور دعوت را داد. وقتی فرستادگان وی در بازگشت از مصر به مهجم از مناطق تهامه رسیدند، علی صلیحی به حصن مسار رفته بود و آنان دو روز پس از استقرار او در مسار بر وی وارد شدند.^{۶۳}

^{۵۷}. تاریخ الیمن، عماره، ص ۱۱۷، ثغر عدن، ص ۱۹۳

^{۵۸}. تاریخ الیمن، عماره، ص ۱۱۷

^{۵۹}. بهجة الزمن، ص ۷۵، ثغر عدن، ص ۱۹۳

^{۶۰}. تاریخ الیمن، عماره، ص ۱۱۷، بهجة الزمن، ص ۴۹، العسجد، ص ۵۶، قرۃ العیون، ص ۳۴۴، ثغر عدن، ص ۱۹۳، الصلیحیون، ص ۷۳

^{۶۱}. کشف اسرار الباطنیه، ص ۸۱. ابن سمره گوید که انقلاب علی صلیحی در قلعه مزار در شوال سال ۴۳۹ بود. الطبقات، ص ۹۷؛ در حالی ابن عبدالمجید بر آن است که در سوم جمادی الثانیه بود. بهجة الزمن، ص ۷۲؛ عبدالله الثور بر آن است که در ماه ذی قعدة بوده است (هذه الیمن: ص ۳۷۸). روایت حمادی در کشف اسرار الباطنیه که معاصر صلیحی بوده درست تر است. این در حالی است که ابن اثیر نیز می‌گوید که ظهور علی صلیحی در یمن در سال ۴۷۷ بوده و این مخالف رویدادهایی است که مورخان یمنی بیان کرده‌اند. مکن است اشاره ابن اثیر به ورود صلیحی به صنعاء در شهر ۴۴۷ بعد از بازگشت او از تهامه باشد که آنجا را به عنوان پایتخت مطرح کرد. (الکامل، ج ۹، ص ۶۱۴)؛ همین طور ربیع: ص ۷۳ می‌گوید که قیام صلیحی در ماه جمادی بوده، بدون آن که روز آن را معین کند. همدانی در الصلیحیون، ص ۷۳ با حمادی موافق است. عماره در تاریخ الیمن ص ۱۰۱ و خزرچی در العسجد ص ۵۶، و ابن الدیبیع در قرۃ العیون ص ۲۴۳ و نیز یحیی ابن الحسین، ص ۲۴۴ و جندی در السلوک: ج ۲، ص ۴۸۲ از ماه یاد نکرده و به ذکر سال بسنده کرده اند.

^{۶۲}. قرۃ العیون، ص ۲۴۴، السلوک، ج ۲، ص ۴۸۶، ثغر عدن، ص ۱۹۳، تاریخ ابن خلدون، ص ۱۳۷

^{۶۳}. الصلیحیون، ص ۷۵ - ۷۶، از ادیس در: عیون الاخبار، ۷ - ۷

روشن است که هدف علی صلیحی از این نامه نگاری، اولاً آگاه ساختن خلیفه فاطمی از وضعیت خود و ثانیاً درخواست کمک از وی برابر عباسی‌ها بوده است، تا در صورت لزوم، با ارسال نیرو از او که تابع آنان بوده است، حمایت کنند.

در ابتدای این دوره جنگ، علی صلیحی به مکاتبه با یاران اسماعیلی خود در نقاط مختلف و دور و نزدیک یمن پرداخت و از آنان خواست تا در زمان معینی که او تعیین کرده بود نزد او حاضر شوند.^{۶۴} این موعد، همان وقتی بود که او در جمادی الاولی سال ۴۳۹ / اکتبر ۱۰۴۷ به حصن مسار وارد شد. اسماعیلی‌ها دعوت وی را پذیرفتند و از نقاط مختلف همراه با اموال فراوان نزد وی آمدند.^{۶۵}

از جمله قبایلی که از مناطق عسیر و نجران نزد وی آمدند، قبایلی چون سنحان، یام، جشم،^{۶۶} جنب،^{۶۷} نهد^{۶۸} و هبیره که به حجازین شهرت داشته^{۶۹} و از حمیر و همدان به شمار می‌آمدند،^{۷۰} بودند. روشن است که این قبایل در زمان‌های مختلف برای حمایت از وی بر او وارد شده و از هر قبیله، تنها گروهی می‌آمدند. در همین دوره بود که جنگ میان علی صلیحی و نیروهای یمنی دیگر آغاز گردید. این نیروها، اهمیت و خطر وی را دریافته و در گروه‌های متحد به مقاومت برابر، به ویژه در مناطق اطراف خود پرداختند. علی صلیحی تلاش زیادی در اظهار دعوت اسماعیلی کرد و نبردهای زیادی با قبایل یمنی داشت تا توانست دولت خویش را استوار سازد. دوره جنگی را می‌توان به چهار دوره تقسیم کرد:

۱. جنگ با رهبران قبایل یمن بالا

۲. جنگ با زیدیه

۳. جنگ با رهبران قبایل یمن پایین

۴. جنگ با نجاح

۱. جنگ با رهبران قبایل یمن بالا

زمانی که علی صلیحی، ارتباط مذهبی و سیاسی خود را با خلفای فاطمی اعلام کرد، بسیاری از قبایل یمنی به جنگ با وی برخاستند، زیرا او را خطری سیاسی و مذهبی علیه خود می‌دیدند و بر آن بودند که وی سلطه سیاسی و مذهبی خویش را بر آنان تحمیل خواهد کرد. نخستین کسی که این خطر سیاسی - مذهبی را دریافت و به نبرد با او برخاست، قبایل یمن بالا بودند که در همسایگی وی قرار داشتند. این قبایل در اطراف جعفر بن عباس شاوروی گرد آمده او را به نبرد تشویق کردند.^{۷۱} شاوروی حاکم این مناطق بود و چهره‌ای برجسته به شمار می‌رفت. وی که خطر ظهور علی صلیحی را به ویژه در امر مذهب دریافته بود، قبایل غرب یمن بالا را نیز به نبرد تشویق کرد. شاوروی شافعی مذهب بود و شمار فراوانی بالغ بر سی هزار نفر اطرافش گرد آمدند. شریف جعفر بن قاسم عیانی نیز به او

^{۶۴} . کشف اسرار الباطنیه، ص ۸۱

^{۶۵} . السلوک، ج ۲، ص ۴۷۶، السعجد، ص ۵۶-۵۷، قره العیون، ص ۲۴۴، الفضل المزیّد علی بغیة المستفید فی اخبار مدینة زبید، ص ۵۵، ثغر عدن، ص ۱۹۲، تاریخ الیمن السیاسی، ص ۵۷

^{۶۶} . بهجة الزمن، ص ۷۵، العسجد، ص ۵۷

^{۶۷} . کشف اسرار الباطنیه، ص ۸۴، تاریخ الیمن، المطاع، ص ۲۲۸

^{۶۸} . تاریخ الیمن الاسلامی، المطاع، ص ۲۲۸

^{۶۹} . بهجة الزمن، ص ۷۵. قبایل دیگری از سنحان در جنوب شرق صنعا، و از جنب شرق دمار بودند. برای همین سنحان و جنب در نجران و عسیر را حجازین گفتند. جنب و سنحان از مذبح بودند، نهد از حمیر و یام از همدان.

^{۷۰} . تاریخ الیمن «فرجة الهموم و الحزن فی حوادث و تاریخ الیمن»، ص ۱۷۲

^{۷۱} . سیره ذی شرفین، ص ۷۲ - ۷۳

پیوست^{۷۲} و همگی به سمت علی صلیحی که در حسن مسار بود حرکت کردند. وقتی نزدیک وی رسیدند، صلحی برای نبرد از قلعه پایین آمده، جنگ سختی در شعبان سال ۴۳۹ / ۱۰۴۷ میان آنان درگرفت که به پیروزی صلیحی منجر شد. در این نبرد، جعفر شاوروی و بسیاری از یارانش کشته شدند^{۷۳} که از آن جمله منیع بن اسحاق همدانی از بنی حماد با گروهی از عموزادگانش در جاداب بودند.^{۷۴} چیزی که به کمک علی صلیحی در پیروزی بر شاوروی آمد این بود که مناطق شاوروی جایی بود که شمار زیادی از افراد آن از زمان ابن حوشب، به مذهب اسماعیلیه گرویده بودند و به همین دلیل، در نبرد در کنار شاوروی، به رغم فراوانی یارانش، خلوص نداشتند. پس از این پیروزی بود که علی صلیحی فرصت بیشتری برای توسعه و گسترش دعوت به دست آورد.

قدرت صلیحی پس از این موفقیت در قلعه مسا تثبیت شد، زیرا شاوروی که اکنون کشته شده بود، مهم ترین رئیس طایفه‌ای در مناطق اطراف قلعه بود. در این وقت صلیحی نامه‌ای درباره اظهار علنی دعوت اسماعیلی به مستنصر نوشت و ولای خود را نسبت به او را آشکار کرد. برای نشان دادن این ولای، «هدایایی برای مستنصر فرستاد شامل شمشیری که دسته آن عقیق بود. همین طور دوازده کارد که آنها نیز دسته عقیق داشت. این امر بدین جهت بود که آنان برای عقیق حرمت زیادی قائل بودند و این جز در یمن یافت نمی‌شد. پنج پیراهن، یک جام عقیق، نگین‌های عقیق با اهلیج کابلی و مشک و عنبر از دیگر هدایا بود». وی این هدایا را به همراه دو نفر از قوم خودش که یکی دایی او ابوسبا احمد بن مظفر صلیحی و دیگری احمد بن محمد صلیحی پدر السیده بود فرستاد. زمانی که مستنصر هدایا را دریافت کرد، متقابلاً هدایایی فرستاد که شامل پرچم و القاب می‌شد و ولایت او را بر یمن رسمیت داد.^{۷۵} در ضمن به آنان گفت به علی صلیحی داعی بگویند: من هرگز راضی نیستم به سرزمین حراز و قلعه‌ای که در آن استقرار یافته، بسنده کند. او باید همه قلعه‌های دور و نزدیک یمن را تصرف کند.^{۷۶}

مراکز مبارزه با صلیحی

در تکمیل آنچه درباره نبردهای صلیحی با رهبران قبایل در یمن گذشت، باید از نقش رهبری قبایلی که بر صنعا سیطره داشتند و نبرد آنان با صلیحی، سخن بگوییم. این افراد تلاش کردند مانع از پیوستن یاران صلیحی به او شوند. در سال ۴۴۲ / ۱۰۵۲ زمانی که شماری از یاران صلیحی خواستند به او بپیوندند و برای این کار بر آن شدند از مناطق مختلف یمن به ویژه سنجان، یام، جنب معروف به حجازین به او ملحق شوند، زعمای قبایل راه‌ها را بستند. مهم ترین نقش را در ایجاد این مراکز، منصور بن ابی سعد بن ابی فتوح خولانی داشت، کسی که نگهبانانی در هر نقطه گماشت و عبدالاعلی را مأمور به حمله به آنان کرد. زمانی که

^{۷۲} . بهجة الزمن، ص ۳۴۴، نغر عدن، ص ۱۹۲، تاریخ الیمن السیاسی (حسن سلیمان)، ص ۱۷۸، ائمة الیمن، ج ۱، ص ۹۲، التاریخ العام، ص ۲۱۹ - ۲۲۰، کنز الاخبار حمزی، ص ۷۸

^{۷۳} . بهجة الزمن، ص ۷۵، العسجد، ص ۵۷، قرة العیون، ص ۳۴۴، کنز الاخبار، ص ۷۸. خزرچی، ابن عبدالمجید و ابن الدیبع بر آند که شریف جعفر بن قاسم در کنار شاوروی جنگید. نویسنده ناشناخته تاریخ الیمن (ص ۱۶۳) این عبارت را آورده است: جعفر بن عباس همراه جمع عظیمی کشته شدند و جعفر شکست خورد. که نشان می‌دهد جعفر همراه شاوروی بوده است.

^{۷۴} . سیرة ذی شرفین، ص ۷۳، تاریخ الیمن، عماره، حاشیه، ص ۱۰۷

^{۷۵} . کشف اسرار الباطنیة، ص ۱۲، السلوک، ج ۲، ص ۴۸۶، الفضل المزید، ص ۵۵-۶۵، نغر عدن، ص ۴۷، ص ۱۹۳، مورخان درباره هدایایی که صلیحی برای مستنصر فرستاد و نیز سال آن و همین طور استجازه برای اعلان دعوت اختلاف دارند. حمادی در ص ۸۱ - ۸۲ بر آن است که علی صلیحی بعد از استقرار در قلعه مسار در سال ۴۳۹ / ۱۰۴۷ هدایا را فرستاد بدون آن که اشاره به استجازه برای اعلان دعوت کند. عماره در تاریخ الیمن، ص ۱۱۸ - ۱۱۹ می‌گوید صلیحی در سال ۴۵۳ / ۱۱۵۸ نامه نوشت، بدون آن که از هدایا یاد کند. خزرچی در العسجد، ص ۵۷، ابن الدیبع در قرة العیون، ص ۳۴۶ و بامخرمه در نغر عدن، ص ۱۹۳ و یحیی ابن الحسین، ج ۱، ص ۲۵۳ میان دو روایت جمع کرده، یا آنها را با یکدیگر خلط کرده‌اند. آنان از هدایا و استجازه برای اعلان دعوت یاد کرده و این که اینها در سال ۴۵۳ / ۱۱۵۸ بوده است. جندی در السلوک: ج ۲، ص ۴۸۶ می‌گوید که علی صلیحی صرفاً هدایا را فرستاد، و این پس از فتح صنعا بود، اما درخواست او را برای اظهار دعوت نیاورده است. جز آن که می‌گوید که پاسخ دادن مستنصر به معنای اجازه دعوت و پذیرش ولایت او بر یمن بوده است. به نظر می‌آید که علی صلیحی ارتباط مداوم با مستنصر داشته و همه اخبار مهم را برای وی ارسال می‌کرده و از وی در آن باره، نظر خواهی می‌کرده است. این همان است که از آن با عنوان استجازه یاد می‌کنند. کما این که به طور مرتب هدایایی می‌فرستاده است. بنابراین توان گفت که پس از تسلط بر قلعه مسار، و حتی قبل و بعد از آن، هدایا و درخواست اجازه مطرح بوده است.

^{۷۶} . الصلیحیون فی الیمن و علاقتهم بالفاطمیون فی مصر، رساله دکتری در قاهره، سال ۱۹۵۲م. (بدون ذکر شماره صفحه).

مهاجران از حدود مذبح عبور کرده، به وعلان رسیدند، عبدالاعلی بر آنان یورش برده و بیش از یک صد نفر آنان را کشت. با این حال، یاران وی، با استفاده از هر وسیله از جمله پرداخت پول و جز آن، به صلیحی پیوستند.^{۷۷}

صلیحی و گسترش فعالیتها

صلیحی که اکنون پیروزی‌های فراوانی به دست آورده بود، تلاش کرد تا بر قلعه‌های مجاور نیز تسلط یابد. در جمادی الاولی سال ۴۴۳ / ۱۰۵۱ به سمت قلعه حضور یا آنچه که به نام بیت خولان یا جبل النبی شعیب نامیده می‌شد، رفت. آنجا را تصرف کرده، به سوی قلعه «یناع» در حیمه داخلی رفته، به کمک ابوالحسن مهلهل بن جناح حمیری بر آن مسلط گشت. این پس از آن بود که بسیاری از احبیب و اهالی جبل یناع را که برابر وی مقاومت کرده بودند، از جمله ابن ابی العسکر و عطاب را همراه گروهی از سران این مناطق، کشت.^{۷۸}

جنگ صوف

به دنبال پیروزی‌های متعددی که علی صلیحی به آن دست یافت، مردمان یمن بیدار شده و نیروهای مختلف در یمن شمالی به اهمیت موقعیت او پی‌بردند. بنابراین شمار زیادی از مردمان حمیر و بنی الحارث و همدان به همراه رهبرانشان نزد سلطان حاشد بن یحیی امیر صنعاء و رئیس همدان رفته و برنامه مبارزه با صلیحی را مطرح کردند. آنان در چند گروه به نبرد با وی شتافتند. گروهی شامل مجموعه‌ای از همدانی‌ها، به همراه یکی از رؤسای خود با نام عبدالاکبر بن وهیب همدانی که از جمله شجاعان و پهلوانان بود حرکت کرده به کوه مصاقب در بیت خولان حمله کرده، غنائم زیادی گرفتند و پس از کشتن شماری از آنان کشتند، سالم بازگشتند. از جمله کسانی که کشته شد شاعر صلیحی‌ها و زبان ایشان محمد بن جعفر بن راسان بود.^{۷۹} گروه دیگری از سپاهیان مخالف صلیحی، به رهبری امیر صنعاء ابوحاشد بن یحیی بن ضحاک حرکت کرده تا به یازل در وادی صوف رسیدند. علی صلیحی در کمین این نیروی قبیله‌ای بود و به سمت آنان حرکت کرد. زمانی که به وادی صوف رسیدند، به طور ناگهانی بر آنان یورش برد، به طوری که توانست آنان را شکست داده،^{۸۰} یک هزار تن از آنان را به قتل برساند^{۸۱} که از آن جمله ابوحاشد با شماری از بزرگان و سلاطین آنان بود. وی غنائم زیادی از اسب و سلاح و نیزه و جز آن به دست آورد.^{۸۲} این نبرد، در (یوم الاحد) ربیع الاول ۴۴۴ / ۱۰۵۲ رخ داد.^{۸۳} علی صلیحی پس از این معرکه، توانست قدرت بیشتر رؤسای یمن شمالی را از همدان و حمیر و خولان و بنی الحارث

^{۷۷} تاریخ الیمن فی الکوانی و ملوک حمیر و فی رجال الحدیث من الصحابة و التابعین، ص ۱۷۳ (نسخه خطی امروزیانا، ش ۱۵).

^{۷۸} سیره ذی شرفین، ص ۷۴ - ۷۵، تاریخ الیمن (مؤلف مجهول)، ورق ۱۷۳، تاریخ الیمن، عماره، پاورقی، ص ۱۱۰ - ۱۱۱، مفرج ربعی نویسنده سیره ذی شرفین می‌گوید که سیطره صلیحی بر یناع در سال ۴۴۴ بوده است، در حالی که نویسنده ناشناخته تاریخ الیمن آن را در سال ۴۴۳ می‌داند که همین درست تر می‌نماید، زیرا نام شهری را هم که واقعه در آن رخ داده، آورده است.

^{۷۹} سیره ذی شرفین، ص ۷۵، تاریخ الیمن، عماره، پاورقی، ص ۱۱۱

^{۸۰} سیره ذی شرفین، ص ۷۵ - ۷۶، تاریخ الیمن الاسلامی، مطاع، ص ۲۳۱، تاریخ الیمن، عماره، پاورقی، ص ۱۱۱ - ۱۱۲، صوف شهری میان حیمه و حضور است چنان که در قریة الامانی: ج ۱، ص ۲۴۹ آمده است، و قریه‌ای بین حضور و شهر بنی شهاب - است چنان که در قره العیون، ص ۲۴۵ آمده و چنین بدست می‌آید که بلد بنی شهاب همان حیمه است.

^{۸۱} بهجة الزمن، ص ۷۵، العسجد، ص ۵۷، قره العیون، ص ۲۴۵. این منابع، شمار کشتگان را آورده‌اند، اما نویسنده سیره ذی شرفین: ص ۷۵ فقط به عبارت عده زیادی کشته شدند، اکتفا کرده است.

^{۸۲} سیره ذی شرفین، ص ۷۶، بهجة الزمن، ص ۷۵، العسجد، ص ۵۷، قره العیون، ص ۲۴۵، ادریس در عیون الاخبار: ۷، ص ۱۷، از کشت شدن ابوحاشد در معرکه صوف یاد نکرده، بلکه می‌گوید که علی صلیحی بر صنعاء سیطره یافت و او حاشد از وی اطاعت کرد. (از الصلیحیون، پاورقی، ص ۸۱).

^{۸۳} سیره ذی شرفین، ص ۷۶، نویسنده ناشناخته تاریخ الیمن (برگ ۱۷۳) می‌گوید که نبرد صوف در ۲۵ جمادی الاولی سال ۴۴۳ بوده است.

و دیگران از بین ببرد. تأثیر این واقعه چنان بود که که تعبیر «قتله صوف» به صورت یک ضرب المثل درآمد.^{۸۴} بنابراین او قدرت او افزایش یافت و نام او در سرتاسر یمن پیچید^{۸۵} و صنعا در برابر وی گشوده شد.

یکی از دلایل پیروزی او در این واقعه، موقعیت میدان نبرد بود، به طوری که یک نیروی عظیم و بزرگی که برای نبرد با وی رفت، در فضای بسیار تنگ و بی حفاظ، به اجبار تن به جنگ داد و نتوانست موقعیت مستقری به دست آورد. پیش از آن یکی از اشراف از حمادی‌ها به نام حثروش این مطلب را یادآور شده به آنان گفته بود از دشت سمعان دور نشوند. او گفت: «به عقیده من نباید از اینجا تکان بخورید. اگر بر سر شما آمدند، اسب سواران شما آنان را در این قاع از بین خواهند برد و اگر نیامدند، جای شما استوار است. اما آنان نپذیرفتند.»^{۸۶}

عامل دیگر تاکتیک نظامی بود که صلیحی از آن بهره برد، چنان که وی به طور ناگهانی بر آنان که در وادی تنگ صوف بودند یورش برد، به طوری که آنان را سردرگم کرده و فرصت دفاع را از ایشان گرفت. عامل سوم به سازماندهی نیروها بر می‌گشت، چنان که نیروهای صلیحی به دلیل اعتقاد مذهبی خاص خود، منسجم بودند، در حالی که نیروهای حمیر و همدان و خولان انسجامی نداشتند، به دلیل آن که قبایل یاد شده، از سالها پیش از ظهور صلیحی، برای تسلط بر صنعا با یکدیگر نبرد کرده بودند.^{۸۷}

ورود صلیحی به صنعا

با کشته شدن حاشد امیر صنعا در واقعه صوف در سال ۴۴۴ / ۱۰۵۲، درهای صنعا به روی صلیحی گشوده گشت و او بدون هیچ گونه مقاومتی وارد این شهر شد و از آن زمان صنعا زیر سلطه صلیحی‌ها قرار گرفت.^{۸۸} علی صلیحی به رغم ورود به این شهر، به سرعت و در همان سال با نصب کسی که به نام وی بر این شهر حکمرانی داشت، آنجا را ترک کرده به بیت خولان رفت و از آنجا عازم زبید در تهامه شد. وی میان سالهای ۴۴۴ - ۴۴۷ / ۱۰۵۲ - ۱۰۵۵ همانجا ماند، و سپس از ترس تسلط زبیدی بر صنعا و رسیدن خیر تحرکات آنان، به این شهر آمد.^{۸۹}

زمانی که در سال ۴۴۷ صلیحی وارد صنعا شد، تلاش کرد تا قبایل زیادی را آرام کرده زیر سلطه خویش درآورد. به همین دلیل به منطقه عجیب و جز آن حمله کرد.^{۹۰} چنان که با نیروهای زیادی از پیروان شرقی خود به سمت یحصب و رعین (پریم و رداع) رفت و طی جنگهای فراوان، شمار زیادی از آنان را کشت و وادار به اطاعتشان کرد. آنگاه به صنعا برگشت و پس از اقامت کوتاهی، باز همراه یارانی که از یحصب و رعین و گروهی از شرقی‌ها و همدان داشت، به سمت سرزمین حمیری‌ها رفت. بدین ترتیب تمامی یمن شمالی - غربی از وی اطاعت کردند.^{۹۱}

^{۸۴}. بهجة الزمن، ص ۷۵، العسجد، ص ۵۷، قره العیون، ص ۲۴۵، التاريخ العام، ص ۲۲۱

^{۸۵}. تاريخ اليمن الاسلامی، المطاع، ص ۲۳۱

^{۸۶}. تاريخ اليمن الاسلامی، المطاع، ص ۲۲۸ - ۲۲۹ به نقل از مسلم لحنجی.

^{۸۷}. العسجد، ص ۵۰، قره العیون، ص ۲۳۱

^{۸۸}. بهجة الزمن، ص ۷۵، السعجد، ص ۵۷

^{۸۹}. سیرة ذی الشرفین، ص ۷۶، تاريخ اليمن، المطاع، ص ۲۳۳

^{۹۰}. سیرة ذی الشرفین، ص ۹۳

^{۹۱}. تاريخ اليمن، (مؤلف ناشناخته)، برگ ۱۷۳، چنین معلوم می‌شود که کشته شدن امام دیلمی درست همین زمان، یعنی وقتی است که صلیحی به سمت یحصب و رعین رفته است و این باید در حوالی ۴۴۸ و ۴۴۹ باشد.

نبرد با زیدیه

به رغم وجود نقطه نظرات مشترک در افکار سیاسی اسماعیلیه با زیدیه، و این که هر دوی آنها دو گرایش از یک مذهب یعنی تشیع هستند، با این تفاوت که زیدیه امامت را در فرزندان امام حسن و امام حسین دانسته اما اسماعیلیه امامت را تنها در نسل امام حسین آن هم فقط از نواده‌گان اسماعیل بن جعفر الصادق (ع) می‌دانند، آری به رغم این مطالب، میان آنها دشمنی آشکار و بزرگی وجود داشت، به طوری که زیدیه مانع بزرگی بر سر راه گسترش دولت صلیحی و استقرار آن بودند. آنها نبردهای زیادی در زمانها و مکانهای مختلف در یمن با یکدیگر داشتند که در اینجا به آن می‌پردازیم.

نخستین نمونه، همراهی جعفر بن قاسم عیانی با جعفر شاوروی در نبرد با علی صلیحی با حضور مستقیم اوست، زمانی که برای نخستین بار در قلعه مسار استقرار یافت و این در سال ۱۰۴۷/۴۳۹ بود.^{۹۲} در آن ماجرا، جعفر بن قاسم به سمت قلعه اخراج رفته و آن را از یاران صلیحی گرفت. اما وقتی شاوروی کشته شد، او نیز قلعه اخراج را از ترس نیروهای صلیحی ترک کرد.^{۹۳} از جهت قبایلی، پس از کشته شدن شاوروی که مهم‌ترین رهبر قبیله‌ای در میان قبایل غربی یمن شمالی بود، بیشتر آنان از قبایل شرق و غرب شمال یمن، به اشراف زیدیه پناه بردند تا برابر صلیحی بجنگند. به همین دلیل از شریف جعفر بن قاسم عیانی و فرزندان وی کمک گرفته و بدین ترتیب نبردهایی میان جعفر و فرزندان او به همراه قبایل از یک طرف و علی صلیحی از طرف دیگر رخ داد که به این شرح است:

نبرد محارم

شمار زیادی از قبایل یمن شمالی در نبرد محارم و در کنار زیدیه بر ضد صلیحی شرکت کردند. کسانی از رؤسای قبایل همدان و حمیر و نیز قبایل شمال غرب یمن، برجستگانی از حبوب گرد آمده و متفق شدند تا در بیت معدن (شهری در حضور) برای رفتن به جنگ صلیحی متحد شوند. جعفر بن قاسم و فرزندان او عبدالله و نیز ابوحاشد یحیی بن ضحاک در آنجا حاضر شدند، و در آنجا برای انتخاب عبدالله بن جعفر به عنوان فرمانده این جماعت موافقت کردند تا به سمت نواحی حیمه - حضور - برای نبرد با صلیحی بروند. این انتخاب به خاطر آگاهی وی به راههای این مناطق بود، و نیز به این جهت که شماری از ساکنان آن منطقه از خاندان وی بودند. وی آنان را فرماندهی کرد تا اینکه از عزله الحذب در حیمه به منطقه محارم رسیدند، جایی که سپاهیان علی صلیحی با آنان روبرو شده، جنگ سختی در گرفت و به شکست نیروهای متحد ضد صلیحی منجر شد. در این نبرد، شمار زیادی از آنان کشته شدند و امیر عبدالله بن جعفر به اسارت درآمد به قلعه مسار برده شد و برای مدتی در آنجا ماند. پس از آن آزاد شد، مشروط به آن متعهد شود که دیگر بر ضد صلیحی وارد جنگ نشود.^{۹۴} این رویداد، ترجیحا در سال ۱۰۰۹/ ۴۴۳ بود. چنین می‌نماید که حمایت قبایل یمنی از اشراف زیدیه، به هدف مبارزه با افکار باطنی اسماعیلیه آن هم به دست گروهی دیگر از خود شیعیان یعنی زیدیه بود که در اندیشه سیاسی با آنان در تعارض بودند. قبایل یمنی به زیدیه که به تسنن نزدیک تر بودند، تمایل داشتند و به همین دلیل از آنان حمایت کردند تا برابر اسماعیلیه که با تسنن و زیدیه فاصله داشتند، نبرد کنند. به عبارت دیگر، فلسفه گردآمدن قبایل یمنی در کنار زیدیه، وجود یک دشمن مشترک به نام اسماعیلیه بود که با قبایل یمنی و زیدیه مخالف بود و این مسأله نقطه مشترک آنان در جنگ با اسماعیلیه بود.

نبرد صید البرار

بعد از شکست امیر عبدالله بن جعفر و یاران وی، اشراف زیدی و قبایل یمن، برای جنگ با صلیحی، به سراغ شخصیت دیگری رفتند. رؤسای حمیر و همدان، نزد جعفر بن قاسم عیانی پدر امیر پیشین رفته، از او خواستند تا به هدف دفاع از شهرهای آنان راهی نبرد با صلیحی شود. امیر جعفر پذیرفت و همراه آنان تا صید البرار در منطقه ریده آمد، جایی که علی صلیحی برای نبرد حاضر شده بود. میان آنان نبرد سهمگینی رخ داد که با پیروزی صلیحی پایان یافته، سپاه امیر جعفر

^{۹۲}. بهجة الزمن، ص ۷۵، المسجد، ص ۵۷، قرّة العیون، ص ۲۴۴. چنین معلوم می‌شود که بی توجهی نویسنده سیره ذی الشرفین به بیان مشارکت جعفر بن قاسم به دلیل عدم زعامت جعفر در این معرکه است.

^{۹۳}. الصلیحیون، ص ۷۸

^{۹۴}. سیره ذی الشرفین، ص ۷۳ - ۷۴، تاریخ الیمن (مؤلف ناشناخته)، برگ ۱۷۳، تاریخ الیمن الاسلامی، المطاع، ص ۲۳۰، تاریخ الیمن، عماره، ص ۱۰۷. نویسنده ناشناخته تاریخ الیمن می‌گوید که معرکه محارم بعد از تسلط صلیحی بر یناع در سال ۴۴۳ بوده است. ربعی و مطاع بر این باورند که این نبرد در بیت معدی کرب بوده، در حالی که اکووع آن را در بیت معدن می‌داند. (منابع و همان صفحات).

شکست خورده، خود او اسیر و شمار فراوانی از سپاهیان از بزرگان حمیر و همدان بالغ بر سیصد تن از جمله انیس بن یعقوب همدانی، عبدالرحمان بن حسان حوالی، علی بن عبدالله اکبر و بسیاری دیگر کشته شدند. پس از جنگ، امیر جعفر به عنوان اسیر به قلعه مسار برده شده، مدتی ماند تا رهایش کردند با این تعهد که دیگر با صلیحی به نبرد برنخیزد و با هیچ حزبی متحد نشود.^{۹۵} به احتمال زیاد این نبرد در سال ۴۴۳ / ۱۰۵۱ بوده است.

زمانی که صلیحی میان سالهای ۴۴۴ - ۴۴۷ / ۱۰۵۲-۱۰۵۵ در زبید بود، اشراف زبیدی بار دیگر در تدارک جنگ با وی برآمدند. شریف فاضل «قاسم بن جعفر» به ویران کردن خانه‌های اسماعیلیه پرداخت، همین طور قلعه‌های آنان را میان بنی‌حذیفه، در حمیه و بون، خراب کرد. در این وقت، از ترس صلیحی، شروع به تحریک مردم به جنگ با صلیحی نموده و تلاش کرد تا صنعا را در اختیار گیرد. پانصد نفر با وی همراهی کردند و او برادرش حسین و پسرعمویش عیسی را بر آنان گماشته به سمت صنعا حرکت کردند. علی صلیحی از همان زبید به مکاتبه با یارانش از رؤسای قبایل در صنعا و بون و جاهای دیگر مشغول گشت تا مردم را از حمایت و همراهی شریف فاضل باز دارند و با پول آنان را جذب کنند تا او از راه برسد. زمانی که یاران شریف فاضل از آمدن صلیحی آگاه شدند، از اطراف وی پراکنده گشتند و شمار اندکی در کنارش ماندند که سبب فرار وی از صنعا و رفتن به شهر بنی‌صریم شد. صلیحی در ذی قعدة ۱۰۵۵/۴۴۷ بدون هیچ گونه مقاومتی وارد صنعا شد.^{۹۶}

نبر حاز

با این حال، برای بار سوم نبرد میان اشراف زبیدی و یارانشان از یک طرف، و صلیحی‌ها از طرف دیگر آغاز شد. این بعد از آن بود که علی صلیحی در سال ۱۰۵۵/۴۴۷ وارد صنعا شده و شریف فاضل بن جعفر بن قاسم به بلاد صریم رفت، همچنان که رؤسای همدان از او گریختند و در نقاط مختلف بنی صریم و بلد بن الدعام پراکنده گشتند. از آن جمله سلامه بن ضحاک و علی بن دغفان و دیگران بودند. در این وقت تلاش کردند تا سپاهانی را از حاشد و بکیل گرد آورند. آنان از شریف فاضل خواستند تا همراه آنان عازم جنگ با صلیحی شود. سپس همگی در حالی که قیس بن وهیب و علی بن دغفان رهبری آنان را داشتند راهی شدند تا به منطقه حاز در جوف از منطقه همدان رسیدند. در همین هنگام، نیروهای صلیحی با شنیدن تجمع آنان، به سوی ایشان حرکت کردند و به قراتل در نزدیکی حاز رسیدند. در آنجا بود که جنگ بزرگی میان دو سپاه در محرم سال ۱۰۵۶/۴۴۸ رخ داد که این بار نیز به پیروزی صلیحی و شکست شریف فاضل و همراهانش از قبایل همدان منجر شده، بسیاری از رؤسای آنان از جمله علی بن دغفان و قیس بن وهیب با گروهی از سرکردگان سایر قبایل کشته شدند.^{۹۷}

محاصره هرابه

بلافاصله پس از این نبرد، شریف فاضل و یارانش از رؤسای قبایل، مانند چشم بن عبدالاعلی بن الدعام، ربیع بن راویه، دغفان بن دغفان و عباد بن شهاب رئیس هجر، در احبوب و دیگران، به طرف قلعه هرابه واقع در منطقه وادعه رفتند تا از دست قوای صلیحی که در تعقیبشان بودند، در آنجا پناه بگیرند. صلیحی قلعه مزبور را از هر طرف در محاصره‌ای سخت گرفته، و منجنیق و آتشبار بر آن قرار داد.^{۹۸} در این وقت، شریف فاضل در پی گرفتن کمک از شرفای مکه بود و به همین جهت شریف عیسی بن عباس را برای گرفتن کمک از شریف مکه که در آن وقت شاکر بن ابی الفتح حسینی بود فرستاد. او دست خالی برگشت^{۹۹} و محاصره برای هفتاد روز طی ماه‌های جمادی الاولی و جمادی الثانیه و ده روز از رجب سال ۱۰۵۶/۴۴۸ به طول انجامید. در این مدت، درگیری‌ها و نبردهای

^{۹۵} سیره ذی الشرفین، ص ۷۴، تاریخ الیمن الاسلامی، المطاع، ص ۲۳۰، تاریخ الیمن، عمارة، پاورقی، ص ۱۰۸ - ۱۰۹

^{۹۶} سیره ذی الشرفین، ص ۹۳، تاریخ الیمن الاسلامی، المطاع، ص ۲۳۳، تاریخ الیمن، عمارة، پاورقی، ص ۱۱۳ - ۱۱۱، نویسنده ناشناخته تاریخ الیمن (برگ ۱۷۳) بر آن است که ورود علی صلیحی یمن پس از بازگشت از تهامه، در ذی حجه ۴۴۷ بوده است. بدین ترتیب در ذکر ماه ورود با نویسنده سیره ذی الشرفین اختلاف دارد.

^{۹۷} سیره ذی الشرفین، ص ۱۳، تاریخ الیمن الاسلامی، المطاع، ص ۲۳۴، التاریخ العالم للیمن فی موبک الاسلام، ج ۲، ص ۲۲۲ - ۲۲۳، تاریخ الیمن، عمارة، پاورقی، ص ۱۱۵، الیمن فی ظل الاسلام، ص ۱۸۲، در برخی از منابع به جای «قواتل» «قرمل» و یا «قواتل» ضبط شده است. اینها ناشی از غلطهای مطبعی است.

^{۹۸} تاریخ الیمن الاسلامی، المطاع، ص ۲۳۴ - ۲۳۵، تاریخ الیمن، عمارة، پاورقی، ص ۱۱۵ - ۱۱۶، اللطائف السنیة، ص ۳۲، الیمن فی ظل الاسلام، ص ۱۸۲، التاریخ العام، ص ۲۲۲، هرامه قلعه ای در سرزمین وادعه در بیرون حاشد است. اللطائف، ص ۳۲.

^{۹۹} تاریخ الیمن الاسلامی، المطاع، ص ۲۳۶

فراوانی میان دو سپاه رخ داد و صلیحی تا آنان تسلیم نشدند آن جا را ترک نکرد. شریف فاضل به اسارت درآمد، به صناعا برده شد^{۱۰۰} و تا سال ۱۰۵۸/۴۵۰ که صلیحی او را رها کرد، در آنجا بود.^{۱۰۱}

عامل اصلی پیروزی صلیحی، این بود که میان اشراف زیدیه و قبایل یمنی، وفاق سیاسی استواری وجود نداشت، زیرا این قبایل، همیشه با زیدیه و نیز میان خود، درگیر بودند. قبایل، بیش از آن که در پی پیروی از اشراف زیدیه باشند، برای حفظ قدرت و تسلط خود وارد معرکه می‌شدند و تنها نقطه مشترک آنان، جنگ با صلیحی بود، در حالی که هیچ اخلاصی در حمایت از زیدیه نداشتند و این چیزی بود که همه آنان را گرفتار شکست کرد.

جنگهای علی صلیحی با زیدیه، از جمله با امام ابوالفتح دیلمی بود که در سال ۱۰۴۵/۴۳۷ از طبرستان به یمن آمد و ادعای امامت کرد. گروهی از مردم یمن از صعده و صنعا و ذمار به وی پیوستند و زمانی که صلیحی ظهور کرد، بسیاری از آنان از حمایت ابوالفتح دست برداشتند. بنابراین از بابت صلیحی برای خود نگران شد و از شهری به شهر دیگر مانند بلاد خولان و عنس و جز آن رفت. در جریان این نقل و انتقال علی صلیحی به نبرد با وی شتافت، و این پس از آن بود که بر صنعا و بسیاری از مناطق اطراف تسلط یافته، بیشتر قدرت رهبران قبایل شمالی از جمله ابوحاشد بن یحیی ضحاک را که رهبری همدان و امارت صنعا را داشت از بین برد. این دو در نجد الحجاج در منطقه رداع با یکدیگر روبرو شدند و نبردی میان آنان در گرفت که ابوالفتح و بسیاری از اصحابش که بالغ بر هفتاد و اندی بودند کشته شدند. این نبرد در سال ۱۰۵۲/۴۴۴ یا سال ۱۰۵۴/۴۴۶ روی داد.^{۱۰۲}

۳. درگیری با رهبران قبایل یمن جنوبی

تسلط بر بلاد کردی

پس از آن که صلیحی بر بیشتر مناطق یمن شمالی تسلط یافت و ساکنان آن را تابع خویش کرد، مرحله دیگری که حرکت به سمت جنوب بود، آغاز شد. در محرم سال ۱۰۵۸/۴۵۰ علی صلیحی به سمت یعفر بن احمد کردی که بر معافر و دملوه و جند و تَعَكْر (ذی جبله) تسلط داشت حرکت کرده در السّوا که در آن اقامت داشت، محاصره‌اش کرد. این محاصره نه ماه به درازا کشید و با تسلیم شدن یعفر کردی پایان یافته به عنوان اسیر به صنعا آورده شد.^{۱۰۳} صلیحی از وی به عنوان یک گروهان در مقابل دیگر حکام یمن استفاده کرده او را تا سال ۱۰۶۶/۴۵۹ نگاه داشت، زمانی که علی صلیحی به حج رفت و همان سفر کشته شد.^{۱۰۴} صلیحی نبردهای دیگری را هم در این منطقه داشت که از آن جمله نبردی در سمدان، نبردی در ریمه المناخی (مذیخره) و نقاط دیگر بود و منجر به پیروزی وی و تسلط بر آنها شد.^{۱۰۵} همچنین بر قلعه صبر و دملوه^{۱۰۶} و نیز مناطق تابعه متعلق به بنی تبعی مانند حب (بعدان)، شعر، سحول و شوافی تسلط یافت^{۱۰۷} و این پس از سال ۱۰۵۹/۴۵۱ بود.

^{۱۰۰} همان، ص ۲۳۵ - ۲۳۶، تاریخ الیمن، عماره، پاورقی، ص ۱۱۶، تاریخ الیمن السياسي، حسن سلیمان، ص ۱۷۹

^{۱۰۱} تاریخ الیمن، عماره، پاورقی، ص ۱۱۶، یحیی بن الحسین نویسنده غایه الامانی و کبسی نویسنده اللطائف السنیة بر آند که آزادی الشریف الفاضل از صنعا در سال ۴۴۹ بوده است: غایة الامانی: ج ۱، ص ۲۵۲، اللطائف السنیة، ص ۳۲

^{۱۰۲} اللطائف السنیة، ص ۳۱، غایة الامانی، ج ۱، ص ۲۵۰، تاریخ الیمن الاسلامی، المطاع، ص ۲۳۱، ائمة الیمن، ج ۱، ص ۹۳، الصلیحیون، ص ۸۲، تاریخ الیمن، الواسعی، ص ۱۸۴، التاریخ العام للیمن، ج ۲، ص ۲۲۲، هذه الیمن، ص ۲۸۰، بیشتر منابع کشته شدن امام دیلمی را در سال ۴۴۴ می‌دانند در حالی که نویسنده البسامه، قتل او را در سال ۴۴۶ گفته است. به نظر می‌رسد قتل وی میان سالهای ۴۴۸ - ۴۴۹ است، زمانی که صلیحی به سمت یحصب (یریم و رداع) رفت تا بر آنجا تسلط یابد. بنگرید: ائمة الیمن، ج ۱، ص ۹۳.

^{۱۰۳} سیرة ذی الشرفین، ص ۱۰۹، تاریخ الیمن الاسلامی، المطاع، ص ۲۳۷، در غایة الامانی آمده است که رفتن صلیحی به سمت بنی کردی در سال ۴۴۹ بوده و چنین معلوم می‌شود که صلیحی در سال ۴۴۹ از طریق زبید به آن ناحیه رفته و شروع محاصره در محرم ۴۵۰ بوده است. در سیرة ذی الشرفین هم آمده است که شریف الفاضل همراه صلیحی در محاصره بنی کردی حاضر بود، در حالی که در غایة الامانی آمده است که الشریف الفاضل در همان زبید از صلیحی برای رفتن به حج در سال ۴۴۹ اجازه گرفت. بنگرید: سیرة ذی الشرفین، ص ۱۰۹، غایة الامانی، ج ۱، ص ۲۵۲ - ۲۵۳

^{۱۰۴} تاریخ الیمن، عماره، ص ۱۲۷، السلوک، ج ۲، ص ۴۴۸

^{۱۰۵} قرة العیون، پاورقی، ص ۲۴۵، منطقه ریمه المناخی، کوهی در بالای مذیخره در سمت غرب مقحفی بود.

تسلط بر عدن

در خلال سالهای ۴۵۱ و ۴۵۲، صلیحی سفری به جَند و از آنجا به سمت بنی معن در عدن داشت و بر آنجا و نیز ابین و احوار تسلط یافت. این بعد از آن بود که بنی معن از شهرهای خود گریختند و آن نواحی تحت سلط ارتش صلیحی قرار گرفت. این فرار چندان به طول نینجامید و آنان به سرعت بازگشته به حضور صلیحی آمده، تسلیم شده و اظهار اطاعت کردند. او نیز اطاعت آنان را پذیرفت و حکومت عدن و سواحل و توابع آن^{۱۰۸} از قبیل لَحج و ابین و حضرموت و شجر را در مقابل پرداخت صد هزار دینار به صورت سالانه به ایشان واگذار کرد.^{۱۰۹} بنو معن تنها گروه طایفه‌ای هستند که علی صلیحی آنان را به حال خود گذاشت و به عنوان نواب خود در آن منطقه پذیرفت. این امر به خبرگی آنان در اداره سواحل عدن بر می‌گشت که مهم‌ترین ساحل یمن بلکه دنیای اسلام بود. زمانی که حکومت بنی معن را پذیرفت، گروگانی از آنان را نزد خود نگاه داشت. پس از آن به مخالف جعفر برگشته، از آنجا عازم صنعا شده و سپس به سمت تهامه رفت و بر آن تسلط یافت.^{۱۱۰}

نبرد با نجاح

نباید انتظار داشت که نجاح، حاکم تهامه، در برابر برپایی دولت اسماعیلی صلیحی در منطقه کوهستانی، بی‌تفاوت مانده باشد، زیرا نجاح نماینده دولت عباسی و مدافع مذهب اهل سنت بود. خلافت عباسی او را به عنوان نماینده خود در یمن پذیرفته و تولیت امر قضاء و تعیین کارگزار را به وی سپرده بود.^{۱۱۱} اما آنچه تعیین کننده بود، واقعیت موجود در این منطقه بود. نجاح، علی صلیحی را در توسعه قدرت خود در مناطق مختلف یمن و تسلط پی در پی او بر شهرها، رها کرده بود بدون آن که نیرویی برای مقابله با وی فراهم آورد. به نظر می‌رسد دلایل این امر به این شرح بودند:

۱. قدرت نجاح محدود به منطقه تهامه بود و او امکانات مالی لازم را برای تشکیل سپاهی که بتواند تسلط او را بر تمام یمن تأمین کند، نداشت. به علاوه، اتکای وی در ارتش خود، بر سودانی‌های نوبی و حبشی‌ها بوده و اعتمادی به یمنی‌ها نداشت و طبیعی بود که با امکانات محدود مالی، امکان جذب آنان هم وجود نداشت.

۲. مناطق کوهستانی در اختیار رؤسای قبایل بود و آنان مستقل بوده و نیاز مالی به او نداشتند،^{۱۱۲} گرچه به طور اسمی از وی اطاعت می‌کردند.^{۱۱۳}

۳. ضعف خلافت عباسی در این دوره به دلیل مسائلی که در دوره آل بویه و اوائل دوره سلجوقی پیش آمده بود، چنان شده بود که امکان فرستادن سپاهی برای حمایت از نجاح در یمن وجود نداشت. خلافت فاطمی تا شام آمده و بر آن مسلط شده بود و خلافت عباسی نتوانسته بود مانع پیشروی آنان شود. حتی

^{۱۰۶}. الصلیحیون، ص ۸۵، تاریخ العام، ص ۲۲۴

^{۱۰۷}. الصلیحیون، ص ۸۵، المقتطف، ص ۷۸، تاریخ العام، ص ۲۲۴

^{۱۰۸}. الصلیحیون، ص ۸۶ به نقل از: رسائل القمی، ۱۹-۲۲

^{۱۰۹}. العسجد، ص ۸۴، قرّة العیون، ص ۳۰۴-۳۰۵

^{۱۱۰}. الصلیحیون، ص ۸۶ به نقل از: رسائل القمی، ۱۹-۲۲

^{۱۱۱}. قرّة العیون، ص ۳۳۴

^{۱۱۲}. قرّة العیون، ص ۳۳۴، ۳۴۱

^{۱۱۳}. تاریخ الیمن، عماره، ص ۱۹۱

بساسیری از منازعات میان سلجوقیان استفاده کرده و در سال ۱۰۵۸/۴۵۰ بر بغداد هم مسلط شد و قائم عباسی را وادار کرد تا در شهر «عنه» سکونت گزیند. چنان که بر واسط و بصره نیز مسلط شده و قدرت وی یک سال به طول انجامید.^{۱۱۴} این به خوبی نشانگر ضعف عباسیان در دوره‌ای است که علی صلیحی و نجاج در آن روزگار را سپری می‌کردند. اکنون به بیان روابط آنان می‌پردازیم.

در دوره جنگی، علی صلیحی، روابط خوبی با نجاج داشت و میانشان مناسبات مسالمت‌آمیزی برقرار بود. به همین دلیل، نجاج در جریان جنگهایی که صلیحی با قبایل یمن شمالی داشت، مداخله‌ای نکرد. اما این مناسبات، چندان حسنه باقی نماند. در سال ۱۰۵۰/۴۴۲ نجاج دست به ایجاد موانعی زد تا راه را به روی یاران صلیحی که قصد رفتن از قبایل سحنان و یام و جنب الحجازین را به سمت وی داشتند، ببندد.^{۱۱۵} این امر در پی مکاتبه امام ابوالفتح دیلمی با نجاج و تحریک او بر ضد صلیحی بود که عامل از بین رفتن مناسبات حسنه آنان شد.^{۱۱۶} صلیحی، متقابلاً، به سمت زبید رفت و در سال ۱۰۵۰/۴۴۲ وارد آن شهر شده و سکه دینار به نام خویش ضرب کرد که تاریخ ضرب ۴۴۲ در زبید و نام علی بن محمد و لقب مستنصر با کلمه سیف به عنوان «سیف المعد» بر آن هست.^{۱۱۷} در همان سال ۴۴۲ با نجاج مصالحه کرده،^{۱۱۸} زبید را به قصد مسار ترک کرد. به نظر می‌رسد این صلح، نتیجه وضعیت حاکم بر هر دوی آنها و عدم استقرار قدرت صلیحی در مسار و اطراف آن در بلاد حراز بود. از اقدام ضرب سکه می‌توان رابطه صلیحی را با فاطمیان دریافت.

پس از نبرد صوف در سال ۱۰۵۲/۴۴۴ دوره تازه‌ای برای صلیحی آغاز می‌شود که همزمان با ورود او به صنعا و جز آن است. در ماه‌های پایانی این سال، صلیحی از صنعا به بیت خولان و از آنجا به تهامه رفته و بر زبید مسلط می‌شود و آن را از سلطه نجاج خارج می‌سازد. وی تا سال ۱۰۵۵/۴۴۷ در آنجا ماند^{۱۱۹} و دنانیری ضرب کرد که روی آنها این عبارات دیده می‌شد:

وسط روی سکه: المستنصر بالله امیر المؤمنین

وسط پشت سکه: الامام معد ابوتیمین

دور روی سکه: محمد رسول الله ارسله بالهدی و دین الحق لیظهره علی الدین کله.

امر به الامیر المظفر نظام المؤمنین

اطراف پشت سکه: ضرب هذا الدینار بزبید سنه خمس و اربعین و اربعمائه

لا اله الا الله محمد رسول الله، علی ولی الله

به جز این سکه که در سال ۴۴۵ ضرب شده، سکه‌های دیگری هم با همین اوصاف در سال ۱۰۵۵/۴۴۷ و ۱۰۵۹/۴۵۱ ضرب شد.^{۱۲۰}

نکته قابل ملاحظه آن که صلیحی در این دوره جنگی، ولاء خود نسبت به فاطمیان را ابراز کرد و این را از همان نخستین سکه ضرب شده در زبید در سال ۴۴۴ می‌توان دریافت. آنچه در آن آمده بود نام مستنصر بالله با ذکر لقب او الامام ابومعد بود، چنان که لقب خود صلیحی هم به عنوان الامیر المظفر و نظام المؤمنین در آن آمده بود. این نشان می‌دهد که القاب مذکور از سوی خلیفه فاطمی، پس از نبرد صوف، به وی رسیده بود. به علاوه نشان می‌دهد که سلطه صلیحی بر زبید از اواخر سال ۴۴۴ برقرار شده است، در حالی که اوائل آن سال، در اختیار نجاج بوده و سکه‌هایی از آن زمان به نام نجاج، از آن حکایت دارد.

^{۱۱۴} . تاریخ الدولة العربیة الاسلامیة فی العصر العباسی، ص ۲۱۹

^{۱۱۵} . تاریخ الیمن (مؤلف ناشناخته)، برگ ۱۷۳

^{۱۱۶} . الصلیحیون، ص ۸۲

^{۱۱۷} . المسکوکات فی الحضارة العربیة الاسلامیة، مجله الاکلیل، ص ۴۳ (لقب خلیفه المستنصر، معد ابوتیمین بود).

^{۱۱۸} . تاریخ الیمن، (مؤلف ناشناخته)، برگ ۱۷۳

^{۱۱۹} . سیرة ذی الشرفین، قسم ۷، ص ۷۶، تاریخ الیمن الاسلامی، المطاع، ص ۲۳۳.

^{۱۲۰} . المسکوکات الاسلامیة، مجله الاکلیل، ص ۴۳

سکه‌ای که سال ۴۴۴ و نام زبید به علاوه نام خلیفه عباسی قائم و نیز علی بن مظفر زیادی و مؤید نجاح نصیرالدین روی آن آمده، شاهد این امر است. در خلال تسلط صلیحی بر زبید، به نظر می‌رسد قدرت نجاح محدود به مناطق شمال زبید، شامل مناطق کدرا، مهجم و الوادیین^{۱۲۱} شامل وادی مور و بیش بوده است. اینها، تمامی مناطق تهامه در شمال زبید بوده است، مناطقی که نجاح، پیش از تشکیل دولت خود، بر آنها تسلط داشت.^{۱۲۲} این اشاره به آن دارد که شهر کدرا پایگاه حکومت بنی زیاد و بنی نجاح بوده و این، پس از آن است که حسن بن سلامه آن را تجدید بنا کرد و قلعه آن را استوار نمود، چنان که در دوره حکومت مرجان در آنجا عبارت «صاحب الکدراء» آمده^{۱۲۳} که مقصود حاکم تهامه است. خزرچی هم این عبارت را آورده است: وفات نجاح در سال ۱۰۶۰/۴۵۲ در شهر کدرا بود.^{۱۲۴} این اشاره روشنی به استقرار نجاح در این شهر دارد.

نبرد زرائب

نبردی بزرگ در تهامه میان علی صلیحی از یک طرف و ابن طرف از سوی دیگر رخ داد. این زمانی بود که شمار زیادی از یاران ملوک الحبشه، یعنی نجاحیون و سودانی‌ها که حوالی بیست هزار نفر بودند، در اطراف ابن طرف گرد آمدند. زمانی که علی صلیحی از اجتماع آنان در بلاد بنی طرف آگاه شد، با سپاهی به شمار دوهزار و هفتصد نفر به سوی آنان رفت. دو طرف در منطقه زرائب درگیر شدند که طی آن صلیحی پیروز گشت.^{۱۲۵} روشن است که درباره امار و ارقام اغراق شده است. این معقول نیست که دو هزار و هفت صد نفر بر بیست هزار نفر فائق آمده باشند، کما این که درباره زمان این نبرد نیز اختلاف شده است. عماره آن را در سال ۱۰۶۷/۴۶۰ دانسته است، با ترجیح یک روایت نادرست درباره زمان مرگ علی صلیحی در سال ۱۰۸۰/۴۷۳.^{۱۲۶} در حالی که ادیس تاریخ آن را ۱۰۵۸/۴۵۰ یاد کرده است.^{۱۲۷} در خلال همین زمان است که مفرج ربعی می‌گوید: علی صلیحی در محرم سال ۱۰۵۸/۴۵۰ به سمت یعفر کندی رفته، او را در السوا در معافر برای مدت نه ماه محاصره کرد.^{۱۲۸} اکوع ترجیح می‌دهد که آن واقعه در سال ۱۰۵۶/۴۴۷ در زمانی بوده که علی صلیحی در زبید بسر می‌برده است.^{۱۲۹} آنچه نشان می‌دهد نبرد زرائب در اواخر سال ۱۰۵۶/۴۴۸ بوده، اشارتی است در نوشته ابن عبدالمجید که درباره علی صلیحی می‌گوید: «زمانی که او در سال ۱۰۵۶/۴۴۸ بر زبید تسلط یافت و نجاح را با سم کشت».^{۱۳۰} و این اشاره به دشمنی میان نجاح و صلیحی و

^{۱۲۱} . بهجة الزمن، ص ۶۷

^{۱۲۲} . العسجد، ص ۱۰۳، این عبارت در جایی آمده است که نجاح حاکم این مناطق از سوی مرجان بیش از برابری دولتش بوده است.

^{۱۲۳} . بهجة الزمن، ص ۶۷

^{۱۲۴} . العسجد، ص ۵۷

¹²⁵ . تاریخ الیمن، عماره، ص ۱۲۳ - ۱۲۴، الصلیحیون، ص ۸۳ - ۸۴، از: عیون الاخبار، ج ۷، ص ۱۴، الاخبار (وصابی)، ص ۳۴

^{۱۲۶} . تاریخ الیمن، عماره، ص ۱۳۴

^{۱۲۷} . الصلیحیون، ص ۸۳ به نقل از عیون الاخبار، ج ۷، ص ۱۷

^{۱۲۸} . سیرة ذی الشرفین، ص ۱۷، تاریخ الیمن، عماره، ص ۱۲۴

^{۱۲۹} . تاریخ الیمن، عماره، ص ۱۲۴

^{۱۳۰} . بهجة الزمن، ص ۷۷

ورود صلیحی به زبید در سال ۱۰۵۶/۴۴۸ و کشتن نجاح دارد و گویا مقصود از زبید در اینجا تهامه است. نزدیکی رویداد محاصره اشراف زبیده توسط علی صلیحی به سال ۱۰۵۶/۴۴۸ در بلاد حاشد که نزدیک به مناطق بنی طرف است، شاهد دیگری بر آن است که رویداد زرائب در سال ۴۴۸ بوده است، زیرا محتمل است که صلیحی پس از محاصره اشراف به منطقه زرائب آمده باشد.

مرگ نجاح

از روشهای سیاسی بکار گرفته شده توسط علی صلیحی آن است که تلاش کرد تا ابتدا بر همه مناطق یمن تسلط یابد، در حالی که نجاح را در تهامه رها کرده و آخرین فردی بود که به سراغش رفت. در حالی که متوقع چنان بود که ابتدا به سراغ وی برود. به هر حال پس از آن همه رهبران قبایلی را از بین برد، نجاح را نیز با سمی که از طریق یکی از کنیزکان که به او اهدا کرده بود، کشت و این در همان شهر کدرا در سال ۱۰۶۰/۴۵۲ بود.^{۱۳۱} دلیل این اقدام دو چیز بود: نخست آن که صلیحی نمی‌خواست خلافت عباسی به رغم ضعفی که داشت در آنجا قدرتی داشته باشد و البته نجاح نماینده آن دولت بود. دوم صلیحی بر آن بود تا ابتدا حمایت تمامی مناطق کوهستانی را که به صورت طبیعی محفوظ بود به دست آورد و بر آنها تسلط یابد، پس از آن تسلط بر مناطق غیر کوهستانی که تهامه از آن جمله بود، و حفاظی نداشت، آسان می‌شد.

مرحله پس از مرگ نجاح

این مرحله مهم‌ترین مرحله در تأسیس دولت صلیحی اسماعیلی در یمن است. زمانی که علی صلیحی توانست بیشتر قدرتهای موجود در یمن بویژه نجاح را با اسیر کردن یا کشتن یا جز آن از بین ببرد، در سال ۱۰۶۱/۴۵۳ نامه‌ای به مستنصر فاطمی نوشت و خبر پیروزی اظهار دعوت را به وی رسانده، از او کسب اجازه کرد تا برپایی دولت را در یمن اعلام کند. وی طبق معمول همراه نمایندگان خود هدایایی فرستاد که از آن جمله هفتاد شمشیر با دسته‌های عقیق بود. وقتی این رسولان نزد مستنصر رفتند او درخواست آنان را پذیرفته، ولایت یمن را به او سپرد و القاب و پرچم بدو بخشید.^{۱۳۲} بدین ترتیب علی صلیحی در اعلان دولت خویش مشروعیت یافته، عنوان مشروعیت را با عهده‌دار شدن ریاست دعوت اسماعیلی فاطمی و اظهار آن به دست آورد. زمانی که علی صلیحی تسلط بر بیشتر مناطق یمن یافت و توانست قدرتهای قبایله‌ای را از بین ببرد، بار دیگر در سال ۱۰۶۰/۴۵۴ راهی تهامه شد تا این منطقه را که در اختیار یکی از غلامان نجاح با نام کهلان بود و از سال ۱۰۵۸/۴۵۲ بر آن سوی فرزندان نابالغ نجاح حکومت می‌کرد، تحت سیطره خود قرار دهد. صلیحی بر آن نواحی حاکم شد و این آخرین نقطه از مناطق یمن بود که بر آن سیطره یافت.^{۱۳۳}

علی صلیحی همچنین از مستنصر اجازه خواست تا به مکه رفته امرای آن شهر را به تسلیم وا دارد و آنان را زیر سلطه خلیفه فاطمی باز گرداند؛ زیرا شریف وقت مکه محمد بن جعفر بن ابی هاشم دایما بین ولای فاطمی‌ها و عباسی‌ها در رفت و برگشت بود. دلیل این امر نیاز مالی مکه بود. هر خلافتی که به آنان کمک مالی می‌کرد آنان اعلان اطاعت از وی را می‌کردند. به همین جهت محمد بن جعفر بن ابی هاشم، که زمانی ولای مستنصر فاطمی را داشت؛ پس از آن به سمت عباسیان تمایل یافت و نام قائم عباسی را در خطبه آورد. اما وقتی در سال ۱۰۶۲/۴۵۴ علی صلیحی وارد مکه شد سلطه اشراف را برانداخت^{۱۳۴} و لباس

^{۱۳۱} تاریخ الیمن، عماره، ص ۱۱۷ - ۱۱۸، العسجد، ص ۵۷، بهجة الزمن، ص ۷۷، السلوک، ص ۴۸۶، قرۃ العیون، ص ۲۴۶، تاریخ الیمن الاسلامی، المطاع، ص ۲۳۹، التاریخ العام، ص ۲۲۶-۲۲۷، تاریخ ابن خلدون، ص ۱۳-۱۳۸

^{۱۳۲} السلوک، ج ۱، ص ۴۸۶، العسجد، ص ۵۷، ثغر عدن، ص ۱۹۳، اللطائف السنیة، ص ۳۳، تاریخ الدولة الفاطمیة، ص ۲۴۰، معالم (حریری)، ص ۳۶

^{۱۳۳} تاریخ الیمن، عماره، ص ۱۹۲، العسجد، ص ۱۰۶، بیشتر منابع بر این باورند که سیطره صلیحی بر تهامه در سال ۴۵۵ بوده است. اما تاریخ ۴۵۴ درست‌تر به نظر می‌رسد، زیرا منابع می‌گویند که کهلان، دو سال پس از مرگ نجاح در سال ۴۵۲ بر تهامه حکومت کرد.

^{۱۳۴} الصلیحیون، ص ۸۸ - ۹۳، الیمن فی ظل الاسلام، ص ۱۵۲ - ۱۵۳. بیشتر منابع بر این باورند که صلیحی در سال ۴۵۵ به حج رفت در حالیکه ادریس سال ۴۵۴ را یاد کرده است. همدانی به وجود دو سند در این باره اشاره کرد که یکی در ربیع الثانی سال ۴۵۵ بعد از بازگشت صلیحی از مکه نوشته شده و دیگری شماره ۴ مربوط به زمان پس از بازگشت صلیحی از مکه که پاسخ به دو نامه است یکی از صنعاء با تاریخ شعبان ۴۵۵ و دیگری از هجر با تاریخ شوال همان سال. الصلیحیون، ص ۹۰. چنان که معلوم می‌شود حج علی صلیحی در سال ۴۵۴ به هدف به زیر سلطه درآوردن اشراف مکه بوده و البته در سال ۴۵۵ هم به حج رفته است تا به تسلط خویش بر آن ناحیه استمرار ببخشد.

سفیدی از ابریشم سفید به کعبه پوشاند. همچنان که حله‌های که بنو طیب وقت تسلط بر آن پس از مرگ شکر الحسینی از آن گرفته بودند به آن برگرداند،^{۱۳۵} و این پس از سیطره صلیحی بود. او با اشراف حسنی چنان برخورد کرد که اطاعت از وی را پذیرفتند. آنگاه از آنان خواست تا کسی از میان خود را به عنوان والی تعیین کنند و آنان والی سابق یعنی محمد بن جعفر بن ابی هاشم را برای حکومت مکه انتخاب کردند، زیرا ولاء مستنصر فاطمی و اطاعت از وی را پذیرفت. صلیحی نیز اموال و اسلحه در اختیار او گذاشت.^{۱۳۶} بدین ترتیب، صلیحی مهم‌ترین حامی خلافت فاطمی در جزیره العرب گردید. صلیحی پس از تسلط بر بیشتر مناطق یمن، تلاش کرد تا بر صعد که خارج از نفوذ وی قرار داشت تسلط یابد. آن زمان اولاد ناصر بر آن مستولی بودند. صلیحی آنجا را نیز از آنان گرفت و این آخرین نقطه‌ای بود که تحت کنترل وی درآمد. بدین ترتیب سیطره او بر تمامی یمن کامل شد. این نص تاریخی اشاره به این مطلب دارد: سال ۴۵۵ تمام نشده بود که صلیحی از مکه تا حضرموت راه، از کوه و دشت، در اختیار داشت. صعد که دست اولاد ناصر بود از فرمانروایی وی سر می‌تافت. اما زمانی حاکم آن کشته شد، امارت آن را هم در دست گرفت.^{۱۳۷} چنان که به دست می‌آید تسلط صلیحی بر صعد باید میان سالهای ۴۵۴/۱۰۶۲ و ۴۵۵/۱۰۶۳ باشد.

بدین ترتیب، علی صلیحی یمن را زیر سلطه خود متحد کرد، اتحادی که توسط هیچ کدام از رهبران یمن که پیش از وی قدرتی داشتند فراهم نیامده بود، چرا که قدرت سیاسی میان قبایل تقسیم شده بود، چنان که عرشی می‌گوید: اتفاقی که برای صلیحی افتاد برای هیچ کس نیفتاده بود، او بر دشت و کوه و شمال و جنوب و غرب و شرق در یک مدت کوتاهی با قدرت حکومت کرد.^{۱۳۸} عماره نیز در این باره گوید: این اتفاقی است که نه جاهلیت و نه اسلام رخ نداده بود.^{۱۳۹} صلیحی در سال ۴۵۵/۱۰۶۳ کار تأسیس دولت خویش را که همه یمن را فرا گرفته بود تکمیل کرد. او در صناعه استقرار یافته آنجا را پایتخت خود قرار داد قصرها و خانه‌های فراوانی بنا کرد. آنگاه خود وی، خویشانش و نیز اسیرانی که از سران یمن و کسانی که دولتشان را گرفته بود در آنجا مستقر شدند. انتخاب صناعه از سوی صلیحی برای پایتختی از آن روی بود که میان نیروهای سیاسی یمن بر سر تسلط بر آن اختلاف نظر بود. همدان، حمیر، خولان و نیروهایی که در اطراف صناعه بودند. بنابراین انتخاب آن به عنوان مقر حکومتی، برای جلوگیری از قدرت یافتن مجدد این قبایل برای تسلط بر صناعه و تشکیل دولت‌های کوچک بود. زیرا تسلط بر صناعه از سوی هر قبیله از قبایل اطراف آنان را در طمع توسعه قدرت بر نواحی اطراف می‌انداخت و برای سایر مناطق خطرناک بود. دلایل دیگری هم بود که از آن جمله اعتدال هوا و موقعیت میانه آن برای یمن بود. صلیحی به رغم پیروزی در این امر در زمان حیات خود نتوانست آنجا را به عنوان پایگاهی برای دعوت اسماعیلی پس از مرگ خود تبدیل کند. زیرا قبایل صناعه و قبایلی که در اطراف آن بودند اعتقادی به دعوت اسماعیلی نداشتند، چنان که در نزاع دایم برای تسلط بر صناعه بودند. به همین دلیل پایتخت اسماعیلیه، پس از مرگ صلیحی، از صناعه به ذی جبله انتقال یافت. مهم‌ترین دلایلی که به پیروزی علی صلیحی در تأسیس دولتش بر تمامی نیروهای یمنی و اتحاد یمن منجر شد عبارت از این نکات بود:

۱. شخصیت علی صلیحی

صلیحی با داشتن ویژگی‌های چندی که شایستگی او را برای سلطه سیاسی نشان می‌دهد، ممتاز است. صفات نیکویی مانند ذکاوت، تواضع، شجاعت، شهامت و جز آن، چنان که خصلت‌های پسندیده‌ای مانند عفو و تسامح و جز اینها نیز بود. برخی از صفات وی که مورخان گزارش کرده‌اند به این شرح است «علی بن

^{۱۳۵}. ثغر عدن، ص ۱۹۳، الصلیحیون، ص ۹۱

^{۱۳۶}. الصلیحیون، ص ۹۲، الیمن فی ظل الاسلام، ص ۱۵۲ - ۱۵۳

^{۱۳۷}. قره العیون، ص ۲۴۶ - ۲۴۷، السلوک، ج ۲، ص ۴۸۶ - ۴۸۷، العسجد، ص ۵۸، در منبع اخیر آمده است که صلیحی قبول کرد که قائم در صعد، نایب وی باشد. الیمن عبر التاريخ، ص ۱۹۹

^{۱۳۸}. بلوغ المرام فی شرح مسک الختام فیمن تولى ملك الیمن من ملك و امام، ص ۲۶، الیمن فی ظل الاسلام، ص ۱۵۴

^{۱۳۹}. تاریخ الیمن، عماره، ص ۱۱۹، العسجد، ص ۵۷، الیمن فی ظل الاسلام، ص ۱۵۴

صلیحی از شخصت‌های یمن، بزرگان و در شمار پادشاهان با هوش و شاعری فصیح و بلیغ بود.^{۱۴۰} همچنین نوشته‌اند: علی صلیحی فردی عاقل، تصمیم‌گیر، بخشنده و شجاع بود. او فردی متواضع بود که هر گاه بر قومی می‌گذشت سلام می‌کرد. فردی زیرک که خبر از چیزی نمی‌داد جز آن که درست از آب در می‌آمد. مردی فصیح و بلیغ و شاعر بود.^{۱۴۱} نیز درباره وی گفته‌اند: صلیحی فردی با شهامت، شجاعت و پیشتاز بود.^{۱۴۲} اینها صفات نیکویی بود که عاملی برای پیروزی‌های فراوان وی و تحقق اتحاد یمن بود.

۲. برخورد ملایم وی با قدرت‌های یمنی

یکی دیگر از عوامل پیروزی وی به روش وی در برخورد با نیروهای سیاسی یمنی مختلف بود. یکی از موارد چنان بود که ابوالنور جهور مصمم به مقاومت برابر علی صلیحی در زمانی بود که وی در پی گسترش تسلط خود بر قلعه حضور و یناع بود. ابوالنور جهور به قلعه لهاب در منطقه حراز پناه برد و شماری از یاران صلیحی از جمله قاضی لمک بن مالک حمادی را به اسارت گرفت. اما زمانی که محاصره نیروهای صلیحی شدید شد او را آزاد کرد. پس از آن از نجات حاکم تهمامه کمک خواست و قدرت خود را به قلعه زبار در حراز گسترش داد جز آن که نتوانست آنچه را از قلعه‌ها تصرف کرده بود نگاه دارد، زیرا کمکی از نجات نرسید و امکانات خودش نیز برای مقاومت کافی نبود. بنابراین خود را تسلیم علی صلیحی کرد، اما صلیحی وی را بخشید و آزاد کرد.^{۱۴۳} او کینه‌ی هیچ کدام از دشمنانش را در دل نداشت، بلکه به آنان احترام می‌گذاشت. یک نمونه وقتی است که با شریف فاضل جنگید و او را در هرابه محاصره کرد. شریف فاضل به سراغ او آمد تا خود را تسلیم کند. زمانی که به صلیحی نزدیک شد، «صلیحی پیاده به استقبال او شتافته، او را بزرگ داشته و اکرام کرد». پس از آن او را بخشید.^{۱۴۴} وی همین برخورد را با اشراف زیدیه که به او شمشیر کشیدند داشت، یک برخورد عالی. چنان که با جعفر بن قاسم عیانی و عبدالله و محمد فرزندان او حملات فراوانی را با شمار زیادی از قبایل شمالی بر ضد او داشتند همین رفتار را داشت. زمانی که علی صلیحی بر آنان پیروز شد و آنان را اسیر گرفته به صنعا آورد، مورد اکرام و احترام قرار داد، بدون آن که آنان را عقاب کند. پس از آن چنان که گفتیم بخشید و آزاد کرد.^{۱۴۵} تعامل وی با حکام یمنی نیز دولتشان را به سر آورد تعاملی با اندک اختلاف به همان صورت داشت. او آنان را به صنعا آورد و به عنوان گروگان نگاه داشته، کنار خود اسکان داد و هر کجا می‌رفت آنان را به همراه خود می‌برد و این از آن روی بود که ترس داشت آنان و قبایلشان علیه او شورش کنند.^{۱۴۶} برخورد او با دیگر ساکنان یمن که با او نجنجیدند و وقتی از آنان کمک خواست از وی اطاعت کرده و او هم آنان را بر حکومت مناطقشان نگاه داشت، چنین بود. نمونه آن برخورد با بنی معن در عدن بود که آنان را در محل قدرت خود باقی گذاشت. ترس او آن بود که آنان نیز با دیگر نیروهای یمنی بر ضد وی وارد جنگ شوند. از سوی دیگر این رفتار وی سبب می‌شد تا دیگر نیروهای یمن نیز با اطمینان به وی تسلیم شده و بدانند که در این صورت بدون جنگ با او، قدرتشان را حفظ خواهند کرد.^{۱۴۷}

^{۱۴۰} السلوک، ص ۴۸۷، العسجد، ص ۵۸، قره العیون، ص ۲۵۱، الفضل المزیذ، ص ۵۶

^{۱۴۱} نغر عدن، ص ۱۹۵

^{۱۴۲} کشف اسرار الباطنیه، ص ۸۱

^{۱۴۳} الصلیحیون، ص ۷۹ - ۸۰

^{۱۴۴} تاریخ الیمن الاسلامی، ص ۲۳۶

^{۱۴۵} سیرة ذی الشرفین، برگ ۶، تاریخ الیمن الاسلامی، المطاع، ص ۲۳۰ - ۲۳۷

^{۱۴۶} السلوک، ج ۲، ص ۴۸۷، العسجد، ص ۵۸، قره العیون، ص ۲۵۲، الفضل المزیذ، ص ۵۶

^{۱۴۷} العسجد، ص ۸۳، قره العیون، ص ۳۰۴

از سوی دیگر علی صلیحی در مرام اسماعیلی خود تعصب نداشت و با مردمان مذاهب دیگر با تسامح رفتار می‌کرد. او به آنان آزادی مذهبی داد تا شعائر خویش را مطابق مذهب خود اقامه کنند. از آن جمله دستوری است که به اسعد بن شهاب والی خود در زبید داد تا با مردم آنجا خوش رفتار باشد. اسعد همان طور که به او دستور داده شده بود رفتار کرده «به اهل سنت اجازه اظهار مذهبشان را داد؛^{۱۴۸} کما این که با ابن نجاح و موالی او که به آنان حبشی گفته می‌شد و در دولت متهم بودند، با احسان و گذشت رفتار کرد و بدین ترتیب محبت او در قلوب مردم کاشته شد.^{۱۴۹}

صلیحی از روش مکاتبه با سران قبایل برای پیوستن به او و عدم ورود در جنگ و نپیوستن به دشمنان بهره برده و با بخشیدن اموال یا حکومت مناطقشان به استمالت آنان می‌پرداخت. این روشی بود که او با رؤسای قبایل یمن شمالی بر آن اساس برخورد کرد و این زمانی بود که شریف فاضل قصد تسلط بر صنعا را داشت، زمانی که صلیحی در شهر زبید بود. در این وقت صلیحی به مکاتبه با رؤسای قبایل پرداخته اموالی به آنان داده و توانست آنان را از پیوستن به شریف فاضل باز دارد و یاران او را از اطرافش بپراکند. به طوری که او نتوانست بر صنعا تسلط یابد و در عوض علی صلیحی بدون جنگ در سال ۴۴۷ / ۱۰۵۵ و بدون حضور شریف فاضل به صنعا وارد شد.^{۱۵۰}

عامل دیگر پیروزی او پی ریزی دولت بر اساس یک باور مذهبی یعنی مذهب اسماعیلی بود که وی و یارانش و کسانی که از نواحی مختلف یمن با مال و سلاح به یاری وی شتافتند به آن باور داشتند. آنان اموال زیادی برای وی آورده و در کنار او جنگیدند. از آن جمله قبایل یام، جنب، چشم، و سحان که به حجازین نامیده می‌شدند و قبایل یمنی دیگر از همدان و حمیر و مدحج.^{۱۵۱} اما قبایل دیگر به رغم آن که به مذهبی باور داشتند که به مراتب از اسماعیلیه پرتفردارتر بود اما تلاشی برای ایجاد دولت بر اساس باورهای مذهبی نداشتند زیرا همچنان در دام نزاعهای قبیله‌ای پیشین برای تصاحب قدرت و سلطه بودند. این نکته‌ای است سبب پیروزی صلیحی بر آنان شد.

۱. وضع قبیله‌ای در یمن

یکی از عواملی که در تشکیل دولت به صلیحی کمک کرد نظام قبیله‌ای بود. شرح مسأله آن که قدرت سیاسی در یمن تابعی از گرایش قبیله‌ای بود و این گرایش بود که وضع سیاسی یمن را در این دوره و پس از آن شکل می‌داد. عامل قبیله‌ای در صحنه سیاست در یمن اسلامی از ابتدای قرن سوم هجری اهمیت یافت، زمانی که مأمون اجازه داد دولت مستقلی در یمن به نام بنی زیاد در تهامه ایجاد شود، و زمانی که برخی دیگر از قبایل یمنی به نام بنی شهاب اجازه یافتند به عنوان نایب عباسیان حکمرانی کنند. این عامل قبیله‌ای ادامه یافت تا آن که منجر به نزاع دایمی میان قبایل در حول و حوش قدرت سیاسی شد. به ویژه زمانی که دیگر عباسیان قادر به حفظ قدرت سیاسی خود در یمن نبودند. بهترین دلیل بر این مطلب این عبارت منابع تاریخی است که «فتنه میان همدان و خولان و حمیر و الانباء و بنی شهاب برپا بود، به طوری که شهر صنعا، هر ماه امیر و رئیس داشت و در بیشتر زمانها خالی از حاکم بود، و البته آل ضحاک تا حوالی ۴۰۰ غالب بر آن بودند.^{۱۵۲}

۲. موقعیت کوهستانی یمن

^{۱۴۸}. تاریخ الیمن، عماره، ص ۱۲۱، الفضل المزید، ص ۵۷، در متن عماره به جاری «آزادی مذهب» آزادی ادیان آمده است.

^{۱۴۹}. العسجد، ص ۵۸، قره العیون، ص ۲۴۸

^{۱۵۰}. سیرة ذی الشرفین، برگ ۱۳

^{۱۵۱}. بهجة الزمن، ص ۷۵، العسجد، ص ۵۷، تاریخ الیمن، واسعی، ص ۱۷۲

^{۱۵۲}. بهجة الزمن، ص ۶۴، العسجد، ص ۵۰، قره العیون، ص ۲۳۱، غایة الامانی، ص ۲۳۴ - ۲۳۵

موقعیت کوهستانی یمن از دلایل دیگر موفقیت صلیحی است، منطقه‌ای که به لحاظ فراوانی کوه از بسیاری از نقاط دیگر ممتاز است. وی با خبریت شخصی خود و یارانش که از نقاط مختلف یمن می‌آمدند، راه‌های ورودی و خروجی کوه‌ها و دشت‌های یمن را می‌شناخت. به همین دلیل توانایی آن را داشت که راه‌حل‌های مناسب نظامی با این گونه موقعیت جغرافیایی را در چند حوزه به کار گیرد. اولاً قلعه‌سازی در کوه‌های بلند برای دفاع از خود در برابر قبایلی که بر او یورش می‌بردند. وی قلعه‌های بسیار زیادی را در مناطق مختلف یمن، استوار کرد و این علاوه بر قلعه اصلی او، یعنی مسار بود. دوم یورش‌های ناگهانی به نیروهایی که به جنگ او می‌آمدند، و این زمانی بود که آنان وارد جنگ با او می‌شدند و در صدد محاصره او بودند، او با یورش ناگهانی و حمله از نقاطی که آنان تصور می‌کردند فرصت این کار را از آنان می‌گرفت و پیروزی خود را تضمین می‌کرد. این به رغم آن بود که شمار سپاهیان او کمتر و دشمنان جنگجوی وی بیشتر بودند. این اتفاقی بود که در جنگ با شآوری و نبرد صوف پیش آمد. سوم بکارگیری روش محاصره دشمنان و فشار آوردن بر آنان تا تسلیم شدن ایشان. از آن جمله محاصره قلعه هرابه برای هفتاد روز و محاصره بنی‌کردی در السوا برای نه ماه بود که رهبران آنان تسلیم وی شدند.^{۱۵۳} وی با این روشها توانست بر تمامی بر و بحر و کوه و دشت یمن تسلط یابد.^{۱۵۴} اینها مهم‌ترین دلایلی بود که به صلیحی در کار برپایی دولت کمک کرد.

روش صلیحی در حفظ دولت

از جمله روشهای صلیحی در تعامل با نیروهای فعال در یمن در جهت حمایت از شکل‌گیری دولت جدید، گروگان‌گیری است. وی یک دوره طولانی با قبایل یمنی نبرد شدید داشت تا بتواند دولت خویش را برپا کند و توانست (برخی با شکست و برخی با تسلیم و تقیه برابر وی به کرنش درآمدند).^{۱۵۵} صلیحی روش برخورد طایفه‌ای را با این قبیله قبایل در پیش گرفت و آن نظام گروگان بود. وی رؤسای قبایل یمن را که حکومتشان را از میان برده بود به گروگان گرفته، آنان را نزد خود در مقر و مرکز حکومت اسکان می‌داد. ترس او خارج شدن این افراد از اطاعت از وی بود. زیرا قبایل یمنی، به طور دائم مشغول انقلاب و شورش و نبرد بودند. نظام گروگان، ضامن استقرار سلطنت صلیحی و عدم خروج قبایل علیه وی بود.^{۱۵۶} مسلم لبحجی در این باره می‌نویسد: صلیحی پادشاهان یمن را به اسارت درآورد. آنان در اطرافش بودند و گویی از وی جدا نمی‌شدند مبادا بر وی بشورند.^{۱۵۷} در عبارت دیگری آمده است: زمانی که بر پادشاهان یمن غلبه یافت، آنان را ملزم ساخت تا از رکاب وی جدا نشوند، پس از آن با گروگان و قسم، از آنان اطمینان می‌یافت.^{۱۵۸} این اسارت‌ها، نتیجه جنگهای طولانی علی صلیحی با قبایل متعدد یمنی بود و وی این اسارت‌ها را به گروگانها تبدیل می‌کرد تا قبایل فرصت بازگشت به نبرد دیگری را پس از آن همه جنگهای طولانی با آنان نداشته باشند. اغلب این اوقات گروگان‌ها از قبایلی بودند که علیه وی مقاومت کرده یا با آنها جنگیده بود تا دولتشان از میان برده بود، قبایلی که به آنان اطمینان نداشت. حتی قبایلی که اعلان اطاعت کرده و تسلیم شده و جنگ هم نکرده بودند و منطقه خود آنان را به ایشان واگذار کرده بود، از ایشان گروگان نگاه می‌داشت.

روش صلیحی در اداره مناطق

^{۱۵۳} تاریخ الیمن الاسلامی، مطاع، ص ۲۳۵، ۲۳۷.

^{۱۵۴} تاریخ الیمن، عماره، ص ۱۱۹.

^{۱۵۵} تاریخ مسلم للبحجی، ص ۱۷۸، (نسخه عکسی نزد مؤلف).

^{۱۵۶} السلوک، ج ۲، ص ۴۸۷، بهجة الزمن، ص ۷۶، العسجد، ص ۵۸.

^{۱۵۷} تاریخ مسلم للبحجی، ص ۱۷۷.

^{۱۵۸} السلوک، ج ۲، ص ۴۸۷، العسجد، ص ۵۸.

صلیحی برای اداره مناطق، و نواحی مربوط قلعه‌ها و کوهستانها چنین بود که آنان را در اختیار افراد قابل اعتماد می‌گذشت.^{۱۵۹} بیشتر آنان کسانی از هم‌مذهبان اسماعیلی و نزدیکان وی بودند که در جنگهای متعدد در کنار او قرار داشتند، کسانی مانند بنی‌صلیحی، بنی‌شهاب، بنی‌زواحی و گروه‌های دیگر از حمیر و همدان و مذحج.

از جمله انتصابات وی در این زمینه، سپردن قلعه اخزوج در حراز به حسین بن مهلهل حمیری، نصب عبدالله بن علی صلیحی به ریاست قلعه خدد در بلاد حبیش، نصب فرزندش احمد مکرم بر منطقه جند و اطراف آن.^{۱۶۰} و همین‌طور نصب عبدالله بن موسی بن عیسی بن هارون بر مخلاف بیاض در حجه.^{۱۶۱} نصب احمد بن مظفر صلیحی بر صعده، و نصب علی بن مالک بن شهاب بر قلعه مسار، و اسماعیل بن یعفر صلیحی بر یحصب و رعین و عنس.^{۱۶۲} صلیحی شهر زبید و اطراف آن را به دست دامادش اسعد بن شهاب سپرد که به سوی این شهر رفت و به سال ۱۰۶۳/۴۵۶ وارد آن شد. اسعد را به داشتن برخورد و سیره خوب با رعایا وصف کرده و گفته‌اند که به اهل سنت آزادی کامل در اظهار مذهبشان داده متعرض آنان نشد. صلیحی در کنار این کارها، سه نفر را به عنوان دستیاران اصلی انتخاب کرد. احمد بن سالم که کار عمال منطقه میان وادی حرص تا عدن را به وی سپرد و وظیفه‌اش تماس با حکام و گرفتن اموال از آنان و رسیدگی به حساب‌های مالی بود که می‌بایست به اسعد بن شهاب بدهد. دوم قاضی ابومحمد بن ابی عقامه که امور شرعی در دست او بود. سوم ابوالحسین علی بن محمد القم که دبیری وی را داشت. چنین به نظر می‌رسد که اسعد بن شهاب به عنوان حاکم زبید و نواحی آن به عنوان والی ضمان [تیول] تعیین شده بود مشروط بر آن که سالیانه هزار هزار دینار بپردازد.^{۱۶۳}

عماره داستانی از چگونگی نصب اسعد بن شهاب بر امارت زبید و تهامه اطراف آن آورده است. وی می‌نویسد: صلیحی سوگند خورد که این دیار را به کسی واگذار خواهد کرد که سالانه یک صد هزار دینار بدهد. همسر او اسماء که خواهر اسعد بن شهاب بود، تلاش کرد این مبلغ را از خزانه همسرش بردارد. آن را برداشت و به همسرش داد تا برادرش اسعد را به امارت زبید بگمارد. صلیحی نیز به رأی او عمل کرد.^{۱۶۴} از این داستان چنین بر می‌آید که وی بر آن بوده است تا فردی مورد اطمینان را بر زبید بگمارد، آن هم با ولایت ضمان در این که مبلغی معین که سالانه یک صد هزار دینار بود بپردازد، افزون بر آن که مخارج لشکری و کشوری نیز بر عهده همو خواهد بود. وی برای این کار سوگند خورد و همسرش برای این که برادرش اسعد را بر زبید بگمارد، پول را از خزانه شوهر برداشته دوباره به خود او داد. او نیز تبرکا پذیرفت و امارت زبید را به اسعد سپرد.

القاب علی صلیحی

روابط خوب دولت فاطمی مصر با دولت صلیحی یمن را نشان آن است که مستنصر فاطمی، القاب برجسته‌ای را به او بخشید. به مناسبت پیروزیهای صلیحی در میدان نبرد در سال ۴۴۴ وی را ملقب به المظفر فی الدین و نظام المؤمنین کرد. از سال ۴۴۵ تا ۴۴۸ او را با این القاب معرفی کرد: سیف الامام المظفر فی الدین نظام المؤمنین علی بن محمد صلیحی. پس از آن لقب تاج الدوله را بر او افزود. پس از سال ۴۵۵ سالی که سیطره او بر یمن کامل شد القاب تازه‌ای به او دارد. در سال ۴۵۷ با این القاب از وی یاد شد: الامیر الاجل الاوحد امیر الامراء، عمده الخلفاء، شرف المعالی، تاج الدوله، سیف الامام، المظفر فی الدین، نظام

^{۱۵۹} . تاریخ الیمن، عماره، ص ۱۲۶

^{۱۶۰} . الصلیحیون، ص ۱۰۷، الیمن فی ظل الاسلام، ص ۱۵۵، تاریخ الیمن العام، ج ۲، ص ۲۲۷-۲۲۸

^{۱۶۱} . تاریخ مسلم للحجی، ص ۱۹۵

^{۱۶۲} . سیره السلطان المعظم الامیر الاجل مکرم (مؤلف ناشناخته)، ص ۴۴، ۵۰، ۷۵ (نسخه عکسی نزد مؤلف)

^{۱۶۳} . تاریخ الیمن، عماره، ص ۱۲۱ - ۱۲۳

^{۱۶۴} . تاریخ الیمن، عماره، ص ۱۲۰، العسجد، ص ۵۸، قره العیون، ص ۲۴۸ - ۲۴۷، الفضل المزید، ص ۵۶، ثغر عدن، ص ۱۹۳

المؤمنین علی بن محمد الصلیحی.^{۱۶۵} نکته قابل ملاحظه در این القاب آن است آنها حاوی ستایشهایی برای صلیحی است که به طور معمول خلافت فاطمی آنها را به بزرگترین رجال دولت خویش می‌بخشید.

پایان کار علی صلیحی

درباره کشته شدن علی صلیحی سه روایت وجود دارد که هر کدام با دیگری تفاوت دارد:

روایت اول: راوی آن عماره است و محتوای آن این است که سعید احوال از منطقه دهلک خارج شد و این زمانی بود که او از دست برادرش جیاش که او را از خیانت به حاکم دهلک منع کرده بود، عصبانی شده بود. بنابراین به زبید رفت و نزد یکی از بازاریان [السوقه] که دوستدار آل نجاش بود پنهان شد. نام وی رئیس ملاعب خولانی بود. سپس نامه‌ای به برادرش جیاش نوشته از او خواست تا برای بازگرداندن دولتشان و جنگ با علی صلیحی از دهلک به زبید بیاید. جیاش نزد برادر آمد. سپس سعید احوال در میان هفتاد نفر که هیچ نوع اسب و سلاحی جز نیزه‌هایی از برگ نخل نداشتند در زبید شورش کرد. سعید یک نفر نظامی را کشت و اسب او را گرفت.^{۱۶۶}

این افراد در نهم ذی قعدة از راه ساحل و در حاشیه راه سلطانی که راه حج بود و صلیحی از آن راه رفته بود، عازم جنگ با صلیحی شدند. انتخاب این راه حاشیه‌ای برای عدم رویارویی با سپاه و لو رفتن آنان صورت گرفت. سه روز راه رفتند تا به مهجم رسیدند. زمانی که حاکم زبید از شورش سعید احوال آگاه شد، نامه ای به صلیحی نوشته او را آگاه کرد. سپس پنج هزار نیزه‌انداز از حبشی‌ها فرستاد، کسانی که از دوستداران آل نجاش و بردگان و عموزادگان آنان بودند. این کار برای مقابله با سعید احوال و برادرش صورت گرفته بود. سعید از این اقدام آگاه شده، مسیر را عوض کرد. سپس راه را ادامه داد تا آن که به خیمه‌گاهی رسید که علی صلیحی در آنجا اقامت داشت. آنان داخل خرگاه شدند. این در حالی بود که هیچ کس جز عبدالله صلیحی، آنان را نمی‌شناخت و همه تصور می‌کردند که از جمله سپاهیان هستند.^{۱۶۷}

عبدالله برادر علی صلیحی، کسی که آنان را شناخت، سوار اسب شده و به برادرش گفت: سوار شو، به خدا سوگند که او احوال بن نجاش است که اسعد از زبید درباره‌اش به ما نامه نوشت. او جنگید تا کشته شد. زمانی که علی صلیحی از وجود سعید احوال آگاه شد از زنده ماندن ناامید گشته از جایش تکان نخورد تا احوال او را کشت و مردم از کشته شدن وی آگاه نشدند. چنان که بسیاری از صلیحی‌ها نیز کشته شدند. اسماء بنت شهاب زن صلیحی به اسارت درآمد و او را بعد از سه روز وارد زبید کردند. سپس سعید احوال، کسانی را به سوی آن پنج هزار سپاهی فرستاد که اسعد بن شهاب برای نبرد به سراغ او فرستاده بود. وی به آنان گفت: صلیحی کشته شد و من مردی از شما هستم و عزت و عظمت از آن شماست و آنان نیز وی را اطاعت کردند.^{۱۶۸}

به نظر می‌رسد روایت عماره نامعقول باشد، آن چنان که هفتاد نفر بدون سلاح خروج کرده و با علی صلیحی و همراهانش که اهل شجاعت و ورزشی در جنگ هستند بجنگند. این نیز نامعقول می‌نماید که خبر آنان به صلیحی برسد بدون آن که برای نبرد آماده شود و به دفاع از خود برآید.

روایت دوم: این روایت را ادیس آورده و خلاصه آن چنان است که وقتی صلیحی توانست نجاش را بکشد و بر تهمامه سیطره یابد، فرزندان وی به حیشه (دهلک) رفتند. در این وقت، سعید احوال در پی گرفتن انتقام پدر و به دست آوردن حکومت تهمامه بود. او جاسوسانی را فرستاد و اخبار صلیحی را در هر حال به دست می‌آورد. زمانی که صلیحی در سال ۴۵۹ / ۱۰۶۶ عزم حج کرد، اخبار او به وی رسید. بنابراین از راه دریا به همراه پنج هزار نفر جنگجو که برگزیده بود حرکت کرده و در ساحل مهجم فرود آمد. سپس در نیم روز به سمت خیمه‌گاه صلیحی در مهجم آمد. این در حالی بود که مردم به حالت پراکنده در خیمه‌ها بوده و آمادگی جنگ نداشتند. وی همراه سپاه خود بر خیمه صلیحی یورش برده و زمانی که وی قصد سوار شدن بر اسب را داشت به وی رسید، او و برادرش را

^{۱۶۵}. درباره القاب علی صلیحی بنگرید به سجلات مستصریه.

^{۱۶۶}. تاریخ الیمن، عماره، ص ۱۹۲ - ۱۹۳.

^{۱۶۷}. همان، ص ۱۹۳ - ۱۹۵.

^{۱۶۸}. همان، ص ۱۹۵ - ۱۹۷.

کشت. باقی سپاه به سوی دیگر همراهان علی صلیحی رفتند و هر کسی را به دست آوردند کشتند. سپس بر تمام خزائن صلیحی و اموال او تسلط یافتند، اموالی که گفته می‌شد قصد داشت آنها را به مصر بفرستد.^{۱۶۹}

این درست‌ترین روایات و معقول‌ترین آنها در این باب است که با سیر وقایع نیز مناسبت دارد و آن این که اقدام مزبور توطئه‌ای خارج از یمن بوده و سپاهی بزرگ، درست زمانی که صلیحی عازم حج بوده، از آن ناحیه به این سوی آمده بدون این که این طرف انتظار آن را داشته باشند و همان طور که روشن است او را در مهجم کشته‌اند.

روایت سوم: این روایت متعلق به سیره المکرم و مضمون آن چنین است: علی صلیحی شخصی از بردگان نجاج را به نام فرج البیسی به عنوان حاکم قلعه مسار معین کرد، زیرا با وی فراوان اظهار دوستی و نصیحت می‌کرد و همین سبب شد او را به خود نزدیک کرده، امارت قلعه مزبور را به وی بسپارد. زمانی که وی حاکم قلعه شد، نسبت به صلیحی قصد خیانت کرد. او فراوان با یارانش از همین بردگان - نه عربها - خلوت کرده آنان را بر ضد صلیحی تحریک می‌کرد. وی بردگان موجود در حراز و صنعا را تحریک می‌کرد، اما زمانی که بردگان موجود در صنعا نتوانستند توطئه خود را اجرا کنند، دست به دامان بردگانی شد که در زبید بودند و آنان را آماده کرد. در آنجا شمار زیادی بودند که از آن جمله سعید احوال بود. بنابراین، وی شماری از نیزه‌اندازان را جمع کرده آنان را به سعید سپرد و به ایشان گفت: این حکومت از آن شماست، اگر شما همراه سعید قیام کنید بر عرب پیروز شد و انتقام خود را خواهید گرفت.^{۱۷۰}

فرج بیسی همچنان پنهانی نیزه‌اندازان (رما الحراب) را در مناطق مسار و صنعا و زبید تحریک و آماده کرده و بیشترین کار وی متمرکز در زبید بود، زیرا بردگان در آنجا فراوان بودند. وی به آنان می‌گفت: تا کی عربها بر شما شاهی کنند و شما را به کار گیرند و شما دلیل باشید. اکنون در جمعی قرار دارید که از شما محافظت کرده و به شما عزت می‌بخشند.^{۱۷۱}

کار فرج بیسی در ایجاد آشوب میان بردگان حبشی پنهان ماند و آشکار گردید. وی را دستگیر کرده و در صنعا نزد صلیحی بردند. او که از اول مخفی‌کاری کرده بود، همه چیز را انکار کرد و گفت که می‌تواند فرزندان نجاج را دستگیر کند. صلیحی او را برای رفتن به زبید آزاد گذاشت تا آنان را دستگیر کند. زمانی که به زبید رسید، به فرزندان نجاج پیغام داد که من لو رفته‌ام و شما کار خویش را دنبال کنید. زمانی که او کاری برای دستگیری فرزندان نجاج انجام نداد، وعده‌ای که به صلیحی داده بود، و تلاش کرد تا بردگان زبید را به حمایت از فرزندان نجاج وادارد، بار دیگر والی زبید ابوالسعود بن اسعد بن شهاب او را دستگیر کرده و دست بسته نزد صلیحی فرستاد. این زمانی بود که صلیحی در گذر از تهامه عازم حج بود. صلیحی او را به صورت زندانی تا منطقه العمده همراه برد و در آنجا گردن زد. این واقعه روز پنج شنبه نهم ذی قعدة سال ۱۰۶۷/۴۵۹ بود. با کشته شدن او نفرت بردگان از وی بیشتر شد.^{۱۷۲}

از سوی دیگر سعید احوال، به کار دعوت پنهانی خود از بردگان حبشی زبید برای مقابله با صلیحی ها ادامه داد. زمانی که صلیحی خبر وی را به دست آورد، جاسوسانی را به سوی او فرستاد تا دستگیرش کنند، اما وی به احتیاط تمام مخفی شد. گاهی فرج بیسی او را در مسار پنهان می‌کرد و گاهی در زبید، از خانه‌ای به خانه دیگر رفته پنهان می‌شد.^{۱۷۳}

با دستگیری فرج بیسی و رفتن صلیحی همراه شمار اندکی از یارانش به حج، آن هم بدون سپاه، سعید احوال دریافت که با مخفی‌کاری، کاری از پیش نخواهد برد. بنابراین یاران و نیزه‌اندازان زبید را فرا خواند تا حکومت از دست رفته را بازپس گیرند. آنان سلاح برداشته و روز چهارشنبه هشتم ذی قعدة سال ۱۰۶۷/۴۵۹ خروج کرده، به کاخ والی زبید ابوالسعود و احمد بن اسعد بن شهاب صلیحی یورش برده، هر آنچه از اموال و سلاح در آنجا بود تصرف کردند. آنگاه اهالی حراز مقیم زبید را کشتند و بر این شهر حاکم شدند. همین اموال و سلاح بود که به او کمک کرد تا بتواند برابر صلیحی بجنگند.

^{۱۶۹}. العسجد، ص ۵۹ از ادريس.

^{۱۷۰}. سيرة المکرم، ص ۲۴

^{۱۷۱}. همان، ص ۲۵

^{۱۷۲}. همان، ص ۲۷ - ۲۸. ابوالسعود بن اسعد بعد از اسعد بن شهاب بن جعفر، حاکم زبید شد.

^{۱۷۳}. همان، ص ۸۵

زمانی که بر زبید حاکم شدند، سعید احوال با نامه نگاری به بردگان حبشی از آنان خواست تا همراه وی به قصد نبرد با صلیحی حرکت کنند. خود او نیز از زبید به سمت مناطق شمالی حرکت کرد تا با صلیحی که از راه تهامه قصد حج کرده بود رودررو شود.^{۱۷۴} اینها اطلاعاتی است که در این روایت درباره سعید احوال و فرج پیشی آمده است.

اما نسبت به صلیحی باید گفت وقتی او در موسم سال ۱۰۶۷/۴۵۹ قصد حج کرد، از بزرگان و امیران و فرماندهان و کسانی که قصد حج با او داشتند خواست تا، پیش از او، آرام آرام حرکت کنند تا بر سر چشمه‌های آب ازدحام نشود. بنابراین از وقت خروج از صنعا به تدریج این افراد حرکت کردند و همراه خود صلیحی تنها عده اندکی از سپاهیان خود که تنها نیزه بر دوش داشتند به همراه تنی چند از عموزادگانش حاضر بودند.^{۱۷۵}

صلحی در وقت حرکت به حج با همین عده اندک همراه بود و از قبایل یمن آنان که به حجازین نامیده شده و بیشترین یمنی‌های اسماعیلی از آنها بودند و یاران وی به شمار می‌آمدند، نه از حمیری‌ها و نه از بزرگان و شجاعان وی، کسی همراهش نبود، زیرا آنان زودتر حرکت کرده و کسانی مانند قاضی عمران بن فضل یامی، حسین بن عمرو سحنانی با شماری از مردمان یام و سحنان و دیگران رفته بودند. همین طور عامر بن سلیمان زواحی، مدافع بن حسین جنبی با قبیله جنب و حمیر و یوسف بن زاید سحنانی و موسی بن حذیفه جنبی حرکت کرده بودند. اسب و اثاثیه صلیحی از اسب‌ها و شتران نیز در میان مهجم تا هجر پراکنده بود و بخش بخش در حال انتقال بود. خود او با این اسباب، با اندکی از سپاه خود از همان بزرگان نیزه‌انداز، عموزادگان و برادرانش ابراهیم و عبدالله و همسرش اسماء بنت شهاب در حال حرکت بود.^{۱۷۶}

زمانی که روز جمعه دهم ذی قعدة، صلیحی به مهجم رسید، اخباری درباره سعید احوال و یارانش از نیزه‌اندازان به وی رسید که خانه والی زبید را غارت کرده و شماری از حرازی‌ها مقیم زبید را کشته‌اند و اکنون رو به سوی وی دارند. وی بزرگان نیزه‌انداز خود را که با او بودند خواست و خبر آنان را به ایشان داده و از اقداماتشان در زبید آگاهشان کرد و این که در مسیر نبرد با آنها هستند. اینان نیز برای رویارویی آماده شده و چنان نشان دادند که در تدارک مقابله با آنان هستند، در حالی که در باطن به چیزی دیگری می‌اندیشیدند. وقتی صلیحی اجازه نبرد به آنان داد تا به سمت زبید بروند، و زمانی که دریافتند سعید احوال و گروه او برای جنگ با صلیحی از طریق راه اصلی عازم مهجم هستند، راه را کج کردند تا با آنان برخورد نکنند، زیر ترس آن را داشتند که اگر با آنان باشند و داخل ایشان شوند، بسا اوضاع علیه ایشان شده و همگی گرفتار حمله شوند. بنابراین کسانی را در پی گرفتن خبر فرستادند و زمانی که مطمئن شدند که سعید احوال و گروه او عازم نبرد با صلیحی هستند، به آنان یادآور شدند که صلیحی تنهاست و آنان باید به سرعت خود را به او برسانند. پیش از این که یارانش به او بپیوندند. آنان نیز بر سرعت خود افزوده و در ظهر روز شنبه ۱۱ ذی قعدة سال ۱۰۶۷ / ۴۵۹ به او رسیده هجوم بردند. در جنگی که در گرفت، سعید احوال پیروز شده و علی صلیحی و برادرانش ابراهیم و عبدالله و بسیاری از صلیحی‌ها کشته شدند.^{۱۷۷}

این روایت از یک جهت می‌تواند درست باشد و آن این که سعید احوال و یارانش در زبید بوده‌اند؛ اما این که علی صلیحی بزرگان همراه خود را برای جنگ با بزرگان زبید که عموزادگان آنان بوده‌اند، فرستاده باشد، و خود بدون حامی مانده باشد، به ویژه بعد از آن که دریافته است که سعید و یارانش در پی حمله به او هستند، نادرست می‌نماید.

آنچه از مجموعه این نقلها به دست می‌آید این است که صلیحی از توطئه سعید احوال و یارانش و نیز دعوی سری آنان در زبید یا جای دیگر آگاه نبوده است. یعنی زمانی که در صنعا بسر می‌برده و چه آن زمان که در راه حج بوده است خبری از آنان نداشته است. زیرا معقول نیست که که اخبار سعید احوال در زبید به او برسد و این که آنان برای نبرد به سوی او می‌آیند، اما به این خبر بی‌توجهی کند و بی‌سامانی پیشه کرده، هیچ سپاهی را برای حمایت خود از تهاجم بزرگان

^{۱۷۴}. همان، ص ۲۸

^{۱۷۵}. همان، ص ۲۴

^{۱۷۶}. همان، ص ۲۸ - ۲۹

^{۱۷۷}. همان، ص ۳۰. از جمله کسانی که با او دو برادرش کشته شدند. عمر بن حاشد بن جعفر صلیحی، مسلم بن کدیس بن عبدالله صلیحی، حاشد بن جعفر بن حاشد صلیحی، مالک بن ابراهیم صلیحی، احمد بن قاسم بن عبدالله، ابن احمد بن قاسم بن جعفر برادر قاضی اسعد عبدالله صلیحی، محمد بن یعلی بن مظفر صلیحی، عمر بن موسی بن ابی حدیه الجنینی، روح بن سلیمان یامی، علی بن زید یامی و خیران بن ربیع یامی بودند. سیرة المکرم، ص ۳۱

همراه نکند. روایت مقبول تر همان است که بپذیریم سپاهی عظیم از بردگان از حبشه رسیدند، بدون آن که کسی از آمدن آنان آگاهی داشته باشد. این که سعید احوال به همراه هفتاد نفر بدون سلاح خروج کرده باشد، نامعقول می‌نماید، مگر آن که بپذیریم وی با همین وضع از زبید حرکت کرد، اما بعد از آن که اخبار موثقی به دست او رسید که سپاهی از حبشه به ساحل مهجم رسیده و منتظر اوست، به آن هفتاد نفر بسنده کرده است. طبعاً او آگاه بود که علی صلیحی همراه شمار اندکی از خانواده و یاران خود بوده و سپاهی به همراه ندارد.

بر اساس آنچه از این نقلها به دست می‌آید می‌توان سرنوشت صلیحی را به این صورت روشن کرد: علی صلیحی به فراوانی حج شناخته شده و در برخی از ادوار، هر ساله، بویژه پیش از برپایی دولتش^{۱۷۸} و زمانی بعد از تشکیل دولت و استقرار آن، هر ساله عازم حج می‌شد. یکی از اهداف وی در حج کنکاش درباره راه حج و اصلاح آن بود،^{۱۷۹} به طوری که بناهایی نیز در این مسیر احداث کرد، چنان که این مجاور می‌نویسد: «جنابه، سه گنبد بود که با آجر و گچ ساخته شد... و امیر علی صلیحی آن را ساخت و تصمیم وی آن بود تا از زبید تا مکه در هر مرحله، مسجد و کاروانسرا بسازد که پس از مرگش از او یاد شود. او چنین کرد تا به مهجم رسید».^{۱۸۰} یکی دیگر از اهداف وی از حج، ملاقات هم مذهبان اسماعیلی‌اش در مکه بود تا از آنان خبر گرفته یا اخباری را برساند و در امور مذهب و جز آن مشورت کند. طبعاً اهداف دیگری هم داشت. وی همچنین به عنوان کسی که به طور مرتب هدایایی برای مستنصر فاطمی می‌فرستاده و این رمز و علامت ولاء و اطاعت او از وی بوده، شناخته می‌شود.

از این رو، وقتی که موسم حج سال ۱۰۶۷/۴۵۹ رسید، وی فرزندش مکرم را به عنوان جانشین خویش در یمن گماشت و عزیمت حج کرد. همسرش اسماء بنت شهاب و عده‌ای دیگر از اقوامش از بنی صلیحی‌ها که شمار آنها ۱۷۰ مرد بود، همراهیش می‌کردند.^{۱۸۱} پنجاه نفر از حکام یمنی نیز که حکومت ایشان را گرفته و به عنوان گروگان در صنعاء اقامتشان داده بود، همراهش بودند. اندکی دیگر هم. اینها همه به صورت گروه‌های متفرق عازم شدند تا سرچاه‌ها و چشمه‌ها ازدحامی صورت نگیرد. هدایای فراوانی نیز برای مستنصر داشت که عبارت از پانصد اسب بارکش با بار نقره و پانصد اسب هجین با ظروف نقره بود.^{۱۸۲} پنجاه دوات نیز از طلا و نقره و اشیاء زینتی دیگر که قابل شمارش نبود وجود داشت.^{۱۸۳}

صلیحی نسبت به استقرار دولتش در یمن اطمینان داشت و این از سال ۱۰۶۳/۴۵۵ بود، چرا که هیچ قدرتی وجود نداشت که حکومت او را سرنگون سازد. بنابراین از این ناحیه کاملاً امن بود. از سوی دیگر، چون عادت به سفر حج داشت، اساساً انتظار حمله‌ای را از این ناحیه نداشت. بنابراین در سال ۱۰۶۷/۴۵۹ نیز به همراه دو هزار سوار که متفرق بودند و هدفشان حج بود عازم شدند، بدون آن که نیروهای سپاهی دیگر از لشکر بی‌شمارش، او را همراهی کنند.^{۱۸۴}

^{۱۷۸}. تاریخ الیمن، عماره، ص ۱۰۰ - ۱۱۱

^{۱۷۹}. الصلیحیون، ص ۱۰۱ - ۱۰۲

^{۱۸۰}. صفة بلاد الیمن، ص ۷۵

^{۱۸۱}. السلوک، ج ۲، ص ۴۸۷. منابع در شمار افرادی صلیحی که همراه وی در سفر حج بودند اختلاف دارند. عماره (تاریخ الیمن، ص ۱۲۶)، ابن عبدالمجید (بهجة الزمن، ص ۷۶) و ابن دبیع (الفضل المزید، ص ۵۷) بر آن که این افراد یک صد و شصت نفر بودند، در حالی که جندی شمار آنان را صد و هفتاد نفر می‌داند (السلوک، ج ۲، ص ۴۸۷). خزرچی (العسجد، ص ۵۸) هر دو روایت را آورده که علی صلیحی همراه یک صد و شصت یا یکصد و هفتاد نفر از آل صلیحی بود. روایت دیگری را هم به این نقلها باید افزود که ابن دبیع و با مخرمه آورده به این که همراهان صلیحی در حج، صد و پنجاه یا صد و هفتاد نفر از آل صلیحی بودند (قره العیون، ص ۳۵۰، ثغر عدن، ص ۱۹۴).

^{۱۸۲}. قره العیون، ص ۲۵۰

^{۱۸۳}. ثغر عدن، ص ۱۹۴

^{۱۸۴}. العسجد، ص ۵۹، قره العیون، ص ۲۵۲، الفضل المزید، ص ۵۷

از آن سوی، نسبت به فرزندان نجاح، باید گفت از وقتی که صلیحی بر تهامه تسلط یافت، آنان به جزیره دهلک حبشه گریختند و دنبال فرصتی برای بازگشت بودند. طبعاً در پی توطئه‌ای بودند تا بتوانند از شر صلیحی خلاص شوند. موسم حج بهترین فرصت بود، زیرا آنان مسیر صلیحی را می‌شناختند و توجه داشتند که او سپاهی به همراه ندارد. طبعاً با توجه به دشمنی موجود میان آنها، و کشته شدن نجاح به دست صلیحی، و نیز تسلط او بر زبید و تمامی تهامه و آنچه که منتهی به از میان دولت و قدرت آنان شده و از ترس گریخته بودند،^{۱۸۵} و پنهان شدن شماری از آنها در زبید به صورت فراری و از ترس کشته شدن،^{۱۸۶} زمینه این توطئه را فراهم کرده بود.

در این زمان، جیاش در دهلک بود، اما سعید احوال به خاطر اختلافی که با برادرش پیدا کرده بود به زبید آمد، زیرا برادرش جیاش به وی گفته بود خیانت به دهلک نکند.^{۱۸۷} سعید احوال به صورت مخفی در زبید به سر برده با استفاده از اخبار جاسوسانش که در زبید و تهامه پراکنده بودند، در پی اخبار علی صلیحی بود، به طوری که دایماً اخبار وی به او می‌رسید. او با برادرش جیاش که در دهلک بود مکاتبه داشت و اخبار را به او می‌رساند. همچنان که در پی اعلان شورش در زبید بود.^{۱۸۸} زمانی که سعید احوال دریافت که صلیحی در سال ۱۰۶۷/۴۵۹ قصد حج دارد، مقدمات توطئه خویش را آماده کرد. او این خبر را به برادرش جیاش داد و از او خواست تا یارانشان را بفرستد تا در ساحل مهجم آنان را ملاقات کند. جیاش حدود پنج هزار نیزه‌انداز آماده کرد که در انداختن نیزه بسیار چیره‌دست بودند، افرادی که از قوی‌ترین مردان انتخاب کرده و با آنان از راه دریا آمد تا به ساحل مهجم رسید.^{۱۸۹}

زمانی که خبر آمدن جیاش به سعید رسید و این که آنان به ساحل مهجم رسیده اند و از سوی دیگر آگاه شد که صلیحی در تهامه بوده و قصد رفتن به حج از راه سلطانی را دارد و افراد اندکی همراهش هستند، دوستانش را فرا خوانده و زمانی که آنان گرد آمدند انقلاب خویش را در زبید اعلام کرد. او به سمت دارالاماره رفت و بر تمامی اموال آنجا تسلط یافت، اموالی که در اختیار امیر ابوالسعود بن شهاب بود.^{۱۹۰} اما در انتظار تکمیل تسلط خویش بر زبید نمانده بلکه این کار را به شماری از یارانش واگذار کرد تا یارانشان را جمع کرده بر زبید مسلط شوند و او را با فرستادن پنج هزار نیزه‌انداز یاری کرده از راه سلطانی پس از وی حرکت کنند.

پس از آن که سعید احوال شورش خویش را اعلام کرد، با هفتاد مرد از افراد مورد وثوقش برای پیوستن به سپاه فراوان برادرش جیاش حرکت کرد تا به سمت صلیحی بروند. این هفتاد نفر از راه ساحل تا ساحل مهجم آمده به جیاش پیوستند. از آنجا بود که همگی به سمت خیمه گاه صلیحی حرکت کردند. آنان زمانی به وی رسیدند که در مزرعه دهیم و بئر ام معبد در شهر المهجم بود، جایی که برای استراحت از سفر و فرار از گرما فرود آمده بودند.^{۱۹۱} این عادت مسافران بود که در این قبیل مسیره‌ها، میانه روز را به دلیل شدت توقف می‌کردند و حرکت را در وقت‌های دیگر انجام می‌دادند.

سعید احوال با استفاده از غفلت صلیحی و یارانش در زمان استراحت و عدم آمادگی آنان برای جنگ همراه نیروهای خود و برادرش جیاش، یکباره یورش بردند، به طوری که کسی از مردم متوجه حمله آنان نشده، صلیحی و برادرش عبدالله و بسیاری از اقوام آنان در یک نبرد نابرابر کشته شدند. این رخداد روز یازدهم ذی

پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی
رتال جامع علوم انسانی

^{۱۸۵}. العسجد، ص ۵۹، الفضل المزید، ص ۵۷

^{۱۸۶}. غایة الامانی، ج ۱، ص ۲۵۶

^{۱۸۷}. تاریخ الیمن، عماره، ص ۱۹۲

^{۱۸۸}. العسجد، ص ۱۰۶، قرۃ العیون، ص ۲۵۳، الفضل المزید، ص ۵۷

^{۱۸۹}. العسجد، ص ۵۹، قرۃ العیون، ص ۲۵۳، الضل المزید، ص ۵۷، بهجة الزمن، ص ۷۷

^{۱۹۰}. سیرة المکرم، ص ۲۸

^{۱۹۱}. تاریخ الیمن، عماره، ص ۱۲۷، العسجد، ص ۵۹، قرۃ العیون، ص ۲۵۳، الفضل المزید، ص ۵۷

قعه سال ۴۵۹ / ۱۰۶۷ اتفاق افتاد. در این ماجرا بسیاری از خاندان صلیحی از جمله همسرش اسماء اسیر شده او را به زبید بردند، چنان که تمامی اموالی را که همراه آنان بود، از جمله هدایای با ارزشی که برای مستنصر فاطمی بود تصرف کردند.^{۱۹۲} بدین ترتیب کار علی صلیحی به پایان رسید.

خاتمه

پیدایی دولت صلیحی در یمن نمونه برجسته‌ای از اتحاد یمن زیر لوای یک دولت واحد در ابتدای قرن پنجم هجری / یازدهم میلادی است. ذکاوت و تیزهوشی علی بن محمد صلیحی از دوران کودکی آشکار شد و همین امر سبب شد تا سلیمان زوایحی در آموزش او بر اساس مذهب اسماعیلی تلاش کند و او اسماعیلی مذهب گرداند، درست به عکس پدرش که بر مذهب اهل سنت بود.

از سومین دهه قرن پنجم هجری یمن شامل تحولات سیاسی - مذهبی بزرگی بود. زمانی که صلیحی بزرگ شد، ریاست دعوت اسماعیلی به وی رسید و دعوت اسماعیلی را در یمن، از حالت استتار به عصر ظهور رساند. این اتفاق در سال ۴۲۹ / ۱۰۳۷ افتاد و بدین ترتیب دعوت اسماعیلی به سرعت در نواحی مختلف یمن انتشار یافت و همین امر سبب شد تا «دعوت» وارد مرحله سیاسی شود.

در سال ۴۳۹ / ۱۰۴۸ تمام تلاش خود را برای برپایی دولت خود در یمن بکار گرفت و با شجاعت کممانندی به رهبری اسماعیلیان پرداخت. وی به نبرد با نیروهای مذهبی - سیاسی مختلف در یمن، مانند مذهب زیدیه در شمال صنعا با مرکزیت صعده و اطراف آن رفت. همین طور آل نجاح که نماینده خلافت عباسی بودند و تهامه را به عنوان مرکز خلافت خویش برگزیده بودند. همین طور با نیروهای قبیله‌ای در صنعا و اطراف آن و همین طور یمن جنوبی در مخالفت جعفر (أب) و مخالف جند (تعز) و عدن. هنوز سال ۴۵۵ / ۱۰۶۳ فرا نرسیده بود که دولت صلیحی تمامی یمن را فرو گرفت. و بدین ترتیب او نخستین شخصی بود که توانست یمن را متحد کند. این مهم‌ترین ویژگی دولت صلیحی در یمن است، اتفاقی که به گفته عماره الیمینی و دیگر مورخان در تمام دوره جاهلی و اسلامی در یمن رخ نداده بود، زیرا یمن همیشه میان چندین دولت مذهبی، سیاسی و طایفه‌ای تقسیم شده بود.

به رغم تمایل صلیحی به مذهب اسماعیلی و حکومت وی بر اساس آن به عنوان مذهب رسمی در یمن، او تمامی ساکنان یمن را در انتخاب دین و مذهب آزاد گذاشته به هیچ روی آنان را برای داشتن مذهب اسماعیلی تحت فشار و اجبار قرار نداد. چنان که به داشتن تعامل خوب با همه نیروهای موجود در یمن وصف شده است.

مهم‌ترین نتیجه‌ای که صلیحی با برپایی این دولت در یمن به آن دست یافت این بود که دولت یاد شده با همان مذهب اسماعیلی خود برای نزدیک به یک قرن به طور مستمر و با داشتن ولأء نسبت به فاطمیان مصر ادامه یافت و تمامی دولت‌هایی که بعد از دولت صلیحی برای اتحاد یمن تلاش می‌کردند، تحت سلطه آن دولت بودند. این دولتی بود که علی صلیحی داعی آن را در یمن پدید آورده بود.

مشخصات منابع

- ائمة الیمن، محمد زبارة، تعز، مطبعة الناصر، ۱۹۵۲
- الاعتبار فی التوارخ والاثار (تاریخ أصاب)، عبدالرحمن بن محمد الوصابی، تحقیق عبدالله الحبشی، بیروت، دارالعودة، ۱۹۷۹
- اعلام اسماعیلیه، مصطفی غالب، بیروت، دارالیقظه العربی، ۱۹۶۴
- الاکلیل، الحسن بن احمد الهمدانی، تحقیق محمد الاکوع، قاهره، مطبعة السنة المحمدیه، ۱۹۶۳
- الاکلیل، ج ۱۰، ابومحمد الحسن الهمدانی، تحقیق محب الدین الخطیب، قاهره، مطبعة السلفیه، ۱۳۶۸ق.
- الایوبیون فی الیمن، محمد عبدالعال، قاهره، الیهیئه العامه للکتاب، ۱۹۸۰

^{۱۹۲} تاریخ الیمن، عماره، ص ۱۲۷، بهجة الزمن، ص ۷۷، العسجد، ص ۵۹، قرة العیون، ص ۲۵۵، الفضل المزید، ص ۵۷، غایة الامانی، ج ۱، ص ۲۵۷. درباره روز کشته شدن صلیحی، عماره در تاریخ الیمن، ص ۱۲۶ آن را روز شنبه یازدهم ذی قعه می‌داند. درباره سال کشته شدن او هم نویسنده غایة الامانی، (ج ۱، ص ۲۵۵ - ۲۵۷) و احمد شرف الدین در کتاب الیمن عبر التاریخ، ص ۱۹۷ و همین طور عبدالله الثور در هذه الیمن، ص ۲۸۰، سال ۴۵۸ را نوشته‌اند. در حالی که جندی در سلوک، ج ۲، ص ۴۸۷، و ابن دبیع در الفضل المزید، ص ۵۷ سال ۴۷۳ را یاد کرده‌اند. این تاریخ، همراهی با یک روایت عماره در تاریخ الیمن: ص ۱۲۶ است که گوید: قتل او در روز شنبه دوازدهم ذی قعه سال ۴۷۳ بوده است. گفته شده که قتل او در سال ۴۵۹ بوده و همین روایت درست تر است. زبارة در ائمة الیمن، ج ۱، ص ۹۴ گوید: روزگار علی صلیحی بعد از امیر حمزه، چندان به درازا نکشید و او در تهامه، در ذی قعه این سال، یعنی سال ۴۵۹ (بر اساس قول اصح) کشته شد. به نظر می‌رسد روایت درست همین سال ۴۵۹ است چنان که در العسجد، ص ۵۸، قرة العیون، ص ۲۴۸، و بهجة الزمن، ص ۷۶ آمده است.

- البلدان اليمانية عند ياقوت الحموى، اسماعيل الاكوع، موسسه الرساله، ١٩٨٨
- بلوغ المرام فى شرح مسك الختام فيمن تولى ملك اليمى من ملك و امام، حسين بن احمد العرشى، مصر، ١٩٣٩
- بهجة الزمن فى تاريخ اليمى، عبدالباقى عبدالمجيد، بيروت، دارالفكر المعاصر، ١٩٨٨
- تاريخ الدوله الفاطميه، حسن ابراهيم، قاهره، النهضه المصريه، ١٩٩٣
- التاريخ العام لليمى فى موكب الاسلام، محمد يحيى الحداد، صنعاء منشورات المدينه، ١٩٨٦
- تاريخ اليمى الاسلامى (عصر الولات)، محمد امين صالح، مطبعه الكيلانى، قاهره، ١٩٧٥
- تاريخ اليمى الاسلامى، احمد المطاع، تحقيق الحبشى، بيروت، دارالتنوير، ١٩٨٦
- تاريخ اليمى السياسى فى العصر الاسلامى، حسن سليمان محمود، بغداد، المجمع العلمى العراقى، ١٩٦٩
- تاريخ اليمى المسمى فرجة الهموم و الحزن فى حوادث و تاريخ اليمى، عبدالواسع بن يحيى الواسع، دار اليمنيه للنشر، ١٩٨٤
- تاريخ اليمى المنقول من العبر (ضمن تاريخ اليمى عماره)، تحقيق حسن سليمان محمود، قاهره، دارالثناء، ١٩٥٧ (با تاريخ ابن خلدون در ارجاعات آمده است)
- تاريخ اليمى فى الكوانى و الفتن و ملوك حمير و فى رجال الحديث من الصحابه و التابعين، (مؤلف ناشناخته) نسخه خطى امپروزيانا، ش ١٥
- تاريخ اليمى، عماره بن على اليمنى، تحقيق محمد الأكوع، قاهره، مطبعه السعاده، ١٩٧٦
- تاريخ مسلم للحجى، مسلم للحجى، (نسخه عكسى نزد مؤلف).
- تحفة الزمن فى تاريخ اليمى، الحسين بن عبدالله الأهدل، تحقيق عبدالله الحبشى، منشورات اليمنيه، دارالتنوير، بيروت، ١٩٨٦
- تاريخ ثغر عدن، عبدالله طيب بن عبدالله بامخرمه، ليدن، بريل، ١٩٣٦
- السلوك فى طبقه العلماء و الملوك، محمد بن يوسف الجندى، تحقيق محمد الاكوع، وزارة الاعلام، ١٩٨٣
- سيرة الاميرين ذى الشريفيين، مفرج بن احمد الربعى، تحقيق رضوان السيد، عبدالغنى محمود، بيروت، دارالمنتخب العربى، ١٩٩٣
- سيرة السلطان المعظم الامير الاجل المكرم (مؤلف ناشناخته) (نسخه عكسى نزد مؤلف).
- شىء من اخبار الزيديه، مسلم للحجى، نسخه عكسى نزد مؤلف
- صفة بلاد اليمى، ابن مجاور، تحقيق اسكارلو فغرين، ليدن، مطبعه بريل، ١٩٥١
- صفة جزيره العرب، ابومحمد الحسن بن يعقوب الهمدانى، تحقيق محمد الاكوع، بيروت، دارالاداب، ١٩٨٣
- الصليحيون فى اليمى و علاقتهم بالفاطميون فى مصر، رساله دكتورا، دانشگاه قاهره، ١٩٥٢
- الصليحيون و الحركة الفاطميه فى اليمى، حسين بن فيض الهمدانى، دمشق، دارالمختار، ١٩٥٥
- طبقات فقهاء اليمى، عمر بن على بن سمره، تحقيق فواد السيد، بيروت، دارالقلم.
- العسجد المسبوك فى من ولى اليمى من ملوك، على بن الحسن الخزرجى، چاپ عكسى، دمشق، دارالفكر، ١٩٨١
- غاية الامانى، فى اخبار القطر اليمانى، يحيى بن الحسين، تحقيق عبدالفتاح عاشور، قاهره، دارالكتاب العربى للطباعة و النشر، ١٩٦٨
- الفضل المزيدي على بغية المستفيد فى اخبار زبيد، عبدالرحمن بن على ابن الديبع، كويت، ١٩٨٢
- قرة العيون فى اخبار اليمى الميمون، عبدالرحمن بن الديبع، تحقيق محمد الأكوع، قاهره، مطبعة السلفيه (بى تا)
- كشف اسرار الباطنيه، محمد بن مالك حمادى، تحقيق زنيههم، قاهره، دارالصحوه، ١٩٨٦
- كنز الاخير فى معرفة السير و الاخبار، عمادالدين ادريس الحمزى، تحقيق عبدالمحسن مداعج، كويت، موسسه الشراع العربى، ١٩٩٢
- اللطاتف السنيه فى اخبار تعز، محمد بن اسماعيل الكبسى الصنعانى، قاهره، مطبعه السعاده
- مراصد الاطلاع، صفى الدين بن عبدالحق البغدادى، مصر، دار احياء الكتب العربيه، ١٩٥٤
- المسكوكات فى الحضارة الاسلاميه (مقاله)، محمد ابوالفرج العشى، مجله الاكليل اليمنيه، وزارة الاعلام، صنعاء، سبتمبر ١٩٨١
- معالم تاريخ الجزيرة العربيه، سعيد عوض باوزير، عدن، موسسه الصبان، ١٩٦٦
- معجم البلدان، ياقوت الحموى، بيروت، دارصادر، ١٩٥٧
- اليمى فى ظل الاسلام منذ فجره حتى قيام دولة آل الرسول، عصام الدين عبدالروؤف الفقى، قاهره، ١٩٩٤